

کشورهای نومستعمره جزء ارگانیک سیستم امپریالیستی

نویسنده: آهنگران

جولای ۲۰۲۵

مقدمه

رفیق مسعود در کتاب خود در مورد اشکال سلطه امپریالیستی میگوید:

"سلطه امپریالیستی در شکل مستعمراتی خویش شروع به سرکوب خشونت بار روابط سنتی میکند. در شکل نیمه مستعمراتی خویش سازش و تلفیقی بین سلطه امپریالیستی و سلطه فئودالی صورت میگیرد. و در شکل نواستعماریش جامعه مورد نظر چون یک جزء ارگانیک وارد کل سیستم امپریالیستی می‌شود. سلطه امپریالیستی مارپیچی تکاملی را طی می‌کند که در آن جامعه نومستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکامل تر." (مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک صفحه ۶۱، توضیح پاورقی شماره ۴، تأکید از من است).

سوال در اینجا این است که کشور نومستعمره "چون یک جزء ارگانیک وارد کل سیستم امپریالیستی می‌شود"، به چه معنا است و باید چگونه فهمیده شود؟

بطور عام میتوان جزء ارگانیک یک سیستم را اینگونه تعریف کرد: سوخت و ساز و حیات جزء تنها در ارتباط با کل سیستم معنا پیدا میکند.

در یک مفهوم عام، استعمار در معنای کلاسیک آن، یعنی تسلط بر یک کشور از طریق حمله نظامی و الحاق ارضی کشور مزبور توسط کشور استعمارگر. بر پایه این مفهوم عام، کشور نومستعمره نیز از این قاعده مستثنی نیست. استعمار نوی امپریالیستی یعنی الحاق ارضی در شکل پوشیده و از طریق یک حاکمیت دست‌نشانده، که دستگاه سرکوب آن، رکن بازوی سیاسی- نظامی کشور استعمارگر امپریالیستی را دارد. (۱)

بنابراین تعریف، حاکمیت دست‌نشانده، همان نقشی را دقیقاً بازی میکند که حاکمیت نظامی امپریالیسم سلطه گر در یک اشغال نظامی مستقیم بازی میکند. دو نمونه از کشورهای تحت سلطه اخیر که هر دو شکل را با هم، در فاصله کوتاه زمانی، تجربه کردند عراق و افغانستان هستند. ارتش امریکا اول بطور مستقیم به این کشورها حمله نظامی کرد و حکومت موقت خود را تشکیل داد و پس از مدتی که اوضاع این کشورها ثبات نسبی پیدا کرد، حکومت را بدست یک دولت دست‌نشانده داد و خود کم کم نیروهای نظامی اش را از خاک این کشورها بیرون آورد. الحاق ارضی مستقیم توسط کشورهای امپریالیستی را، تا پیش از این، تنها در جنگ های جهانی اول و دوم میتوان دید. اما آنچه این امر را اساساً در دوره اخیر ممکن کرد، ضعف امپریالیسم شوروی و بحران اقتصادی و سیاسی در کشورهای بلوک شرق بود که در جنگ هشت ساله ایران و عراق به شکست شوروی و فروپاشی بلوک به رهبری او منجر شد. نتیجه حل آن دوره از تضادهای امپریالیستی میان بلوک غرب و بلوک شرق، تقسیم مجدد جهان در منطقه خاورمیانه بود. بنابراین، سلطه سیاسی امپریالیسم از طریق حکومت دست‌نشانده، ستون فقرات سیاست نواستعماری امپریالیسم است.

در پاسخ به پرسش طرح شده بالا، باید اول یک درک کلی از سیستم امپریالیستی داشت و توضیح داد که چرا اساساً در این سیستم تمام کشورهای امپریالیستی، از زاویه اقتصادی، چون اجزای ارگانیک، به هم وابسته هستند و مضمون این وابستگی چیست؟ اگر چه پایه اصلی این وابستگی، وابستگی اقتصادی است، اما این وابستگی را نیز در همکاری های سیاسی و نظامی، چه در دوران جنگ و چه در دوران صلح، میتوان دید. این وابستگی ارگانیک، هم توضیح دهنده توافقات تاکتیکی و استراتژیک در زمینه اقتصادی، سیاسی و نظامی است و هم توضیح دهنده تضادهای بنیادی سیستم امپریالیستی و رقابت میان کشورهای معظم امپریالیستی است. کافیت در اینجا به ایجاد بلوک بندی های امپریالیستی اشاره کنم که چه در دوران جنگ های امپریالیستی و چه در دوران صلح وجود دارد. امپریالیسم آمریکا، به دلیل قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی برتر اش، نقش سرکردگی در بلوک امپریالیست های غربی را بازی کرده است. این بلوک بندی ها نمودی از وابستگی سیاسی کشورهای امپریالیستی به یکدیگر نیز است. از نمونه این اتحاد ها و بلوک بندی ها میتوان به ناتو اشاره کرد که یک اتحاد نظامی در بلوک امپریالیست های غربی است. از طرفی دیگر امپریالیست های شرقی، نظیر چین و روسیه، تا به امروز، وارد اتحادهای نظامی مشابه ناتو نشده اند.

روشن است که تاریخ تکامل سرمایه داری به امپریالیسم در کشورهای معظم امپریالیستی، روندهای جداگانه ای داشته است و تفوق انحصارات در هریک از این کشورها، علاوه بر نقاط مشترک از ویژگی ها خاص خود برخوردار بوده است. اما تکامل به بالاترین مرحله سرمایه داری، بدون ایجاد یک سیستم اقتصادی بهم پیوسته و در یک ارتباط ارگانیک، امکان پذیر نبوده است.

تمرکز بحث این مقاله، تحلیل این ارتباط ارگانیک، نه تنها میان کشورهای معظم امپریالیستی، بلکه میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای نومستعمره است. ناگفته آشکار است که دولت کشورهای معظم امپریالیستی حامی منافع مؤسسات انحصاری کشور خود است و برای رسیدن به این منافع، هم از سیاست مذاکره با رقبای خود استفاده میکند و هم از حربه جنگ. اما رقابت میان آنها امری اجتناب ناپذیر است، چرا که منافع انحصارات آنها این را طلب میکند. این ممکن است یک تناقض گویی بنظر برسد، زیرا از یک طرف به وابستگی و ارتباط ارگانیک میان این کشورها اشاره می شود و از طرف دیگر به تضاد منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی آنها. در ادامه بحث، روشن خواهد شد که اجزای متضاد تشکیل دهنده یک سیستم میتوانند در یک سیستم به حیات خود ادامه دهند، بدون اینکه آن سیستم ضرورتاً فروپاشد. تضاد منجر به برقراری نظم جدیدی در سیستم میشود و دوباره در کیفیتی بالاتر در سیستم بازتولید میشود. (۲)

سرمایه صنعتی یگانه شیوه زندگی سرمایه

در این بخش تلاش بر این است که نشان داده شود تراکم تولید و تفوق انحصارات در عصر امپریالیسم، تقسیم اجتماعی کار جدیدی را ضروری کرده است و تولید را به سرحد اجتماعی شدن خود رسانده است. این تقسیم اجتماعی کار تمام اشکال وظیفه‌ای سرمایه در سیکل سرمایه را منحصر به فعالیت مؤسسات انحصاری کرده است و جدایی میان فعالیت اشکال متفاوت سرمایه را، که نتیجه تقسیم اجتماعی کار در دوران رقابت آزاد سرمایه داری بود، از بین برده است. تفوق انحصارات و سرمایه های مالی، مناسبات سرمایه داری را هرچه بیشتر بعنوان یک کل واحد، در عرصه بین‌المللی مطرح کرده است. امروز دیگر نه تنها نباید سیکل سرمایه را در ارتباط با فلان سرمایه دار منفرد و در یک عرصه تولیدی مشخص، در فلان کشور سرمایه داری، تعریف کرد، بلکه سیکل سرمایه در یک موسسه انحصاری را باید در ارتباط با چندین عرصه تولیدی وابسته به هم، و در عرصه بین‌المللی تعریف کرد. الیگارش‌ی مالی (مجموعه کوچکی از غول های مالی) بر تمام پروسه تولید، تسلط دارد و این تسلط بدون یک ارتباط ارگانیک در کل سیستم امپریالیستی، امکانپذیر نیست.

رابطه ارگانیک شکل گرفته در سیستم امپریالیستی، نتیجه تفوق انحصارات و تفوق الیگارش‌ی مالی از یکطرف، و خصلت جدایی ناپذیر استعمارگرانه سرمایه داری، که در عصر امپریالیسم کیفیتی تازه یافته است، از طرف دیگر است. خصلتی که در عین حال، ضرورتاً، کار را به تقسیم و باز تقسیم جهان میان دول معظم امپریالیستی میکشاند. امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، ضرورتاً قوانین پایه ای این مناسبات تولیدی را در خود بازتولید میکند. قانون انباشت سرمایه، شاه‌رگ بازتولید این مناسبات است و این نیز به بیان ساده یعنی بازتبدیل ارزش اضافی به سرمایه. یعنی بخش بزرگی از ارزش اضافی ایجاد شده توسط کار مزدی دوباره به سیکل سرمایه برمیگردد، تا دوباره در روند تولید، ارزش اضافی تولید کند. مارکس در دوران تسلط رقابت آزاد سرمایه‌داری میگوید:

"سرمایه صنعتی یگانه شیوه زندگی سرمایه است، که در آن نه تنها تملک ارزش اضافی یا اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفه سرمایه دار است. بنابراین سرمایه صنعتی تعیین‌کننده ی خصلت تولید سرمایه داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران مزدور ملازمه دارد. بتدریج که سرمایه ی صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا میکند، تکنیک و سازمان اجتماعی روند کار و لذا نوع اقتصادی - تاریخی جامعه نیز دگرگون میشود. انواع دیگر سرمایه، که پیش از سرمایه داری صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سبزی شده یا در حال افول پیدا شده‌اند نه تنها تابع آن می‌گردند و مکانیسم وظایفشان انطباق با آن تغییر می‌یابد، بلکه بر اساس آن نیز حرکت میکنند، و لذا بنا بر همین اساسی که یافته‌اند می‌زنند و می‌میزند، می‌مانند و می‌افتند. پول - سرمایه و کالا - سرمایه ای که با وظایف خویش بمثابه عاملین رشته های ویژه کسب و کار، در جنب سرمایه ی صنعتی ظهور میکنند، تنها عبارت از آن شیوه های زیست اشکال وظیفه‌ای مختلفی هستند که سرمایه صنعتی در درون محیط دوران متناوباً بدست می‌آورد و بدور می‌افکند. اینها شیوه های زیستی هستند که در نتیجه تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته اند."

کاپیتال جلد دو صفحه ۵۹، تاکید از من است.

برداشت من از این جمع‌بندی مارکس این است که هرچند در چرخه سرمایه، پول-سرمایه و کالا-سرمایه، در نتیجه تقسیم اجتماعی کار، تبدیل به رشته های متفاوت کسب و کار میشوند، و نمایندگی سرمایه تجاری و سرمایه بهره را (سرمایه استقراری) را میکنند، اما آنها اشکال وظیفه‌ای هستند که سرمایه صنعتی در محیط دوران متناوباً بدست می‌آورد. در سیکل سرمایه، پول-سرمایه به این اعتبار سرمایه است که نتیجه پایان سیکل قبلی است. این یعنی سرمایه اولیه بعلاوه اضافه ارزش ایجاد شده توسط نیروی کار مزدی. استقلال این شکل وظیفه‌ای سرمایه به شکل کسب و کار، در تقسیم اجتماعی کار، بانک‌ها هستند. بانک‌ها با به حرکت درآوردن پول راکت، در دوران رقابت آزاد، در شکل سرمایه استقراری، تداعی همان کاری را میکنند که رباخواران با سرمایه ربایی خود در دوران پیش سرمایه داری میکردند. تنها فرق، محیط عمل آنها است که به آنها خصوصیتی ویژه میدهد. با تسلط مناسبات سرمایه‌داری، این شکل سرمایه، تابع سرمایه صنعتی میشود. سرمایه استقراری منشأ اش سرمایه پولی بانک‌ها است که بخش بزرگی از آن را سپرده های خود سرمایه داران تشکیل میدهد. این پول راکت زمانی که به شکل وام، با درصد معینی بهره، به سرمایه داران داده میشود، به شکل پول-سرمایه وارد سیکل سرمایه میشود و در چرخش خود با تولید اضافه

ارزش امکان بازپس دهی وام بانک را پیدا میکند. پس می‌توان گفت در دوران رونق مناسبات سرمایه داری، انباشت سرمایه استقراری و وابسته به انباشت سرمایه صنعتی است. سپرده های بانکی سرمایه داران مجزا، منشأ ایجاد یک سیستم اعتباری میان خود سرمایه داران نیز هست و آنها روابط اقتصادی خود را از طریق پرداخت با اوراق بهاداری نظیر برات و سفته سازمان می‌دهند. در واقعیت تنها این اوراق بهادار هستند که دست بدست میشوند، نه پول بعنوان پول. اما سرمایه استقراری یا همان پول-سرمایه مورد احتیاج سرمایه داران باید در شکل پول ظاهر شود. سرمایه دار در این شکل اعتبار، نیازمند پول است و اینجاست که نقش بانک بعنوان میانجی تعریف میشود.

مارکس می‌گوید: «آنجایی که بانک ها وام به افراد معمولی می‌دهند، با چهره همان رباخواران پیش سرمایه داری ظاهر میشوند که اضافه ارزش تولید شده توسط تمام اقشار خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک، و این آخری، در تمام اشکال انتقالی اش تا پیش از تسلط سرمایه داری صنعتی، را تصاحب میکنند. با تسلط سرمایه صنعتی، بسیاری از کسب و کار گذشته، و همچنین کسب و کار بر خاسته از شکل مسلط سرمایه صنعتی، در محیط اجتماعی تازه و در مضمونی تازه به حیات خود ادامه می‌دهند.» (نقل به معنی از مارکس، کاپیتال جلد ۳، فصل ۳۶، "مناسبات پیشا سرمایه‌داری"). اشاره به بورژواهای کوچک، اشاره به صاحبان آن مشاغل است که خود، بخشا، بعنوان نیروی کار، در تولید نقش دارند. این قشر نه تنها در دوران رقابت آزاد سرمایه داری، بلکه در دوران تسلط انحصارات نیز سوخت و ساز دارد و حیات اش وابسته به سرمایه استقراری است.

در دوران رقابت آزاد سرمایه داری، پایه سیستم اعتباری در عرصه بین المللی سرمایه پولی بانک ها بود. در این عرصه نیز ثروت انباشته شده به شکل پول یا طلا به کشور نیازمند وام داده می‌شد. پایه این ثروت انباشت شده نیز سیاست استعماری کشور وام دهنده بود.

پس در دوران رقابت آزاد سیستم اعتباری، که توسط بانک ها کنترل میشود، داری چند وجه زیر است:

1. سرمایه پولی بانک ها در شکل سرمایه استقراری به سرمایه داران قرض داده میشود. این سرمایه به شکل پول-سرمایه در سیکل سرمایه ظاهر میشود و گویی نقش موتور محرکه در سیکل سرمایه را دارد. اما در دورانی که سرمایه داری روی پای خود ایستاده است، موتور محرکه در سیکل سرمایه، ارزش اضافی تولید شده توسط کار مزدی است و پول-سرمایه همیشه بخشی از ارزش اضافی را در خود نهفته دارد.
2. سپرده های بانکی سرمایه داران در بانک ها پایه اعتباری آنها در معاملات میان خودشان است. این پایه اعتباری در شکل سرمایه پولی نزد بانک ها، به آنها این امکان را میدهد که با استفاده از اوراق بهادار، نظیر برات و سفته، معاملات خود را انجام دهند.
3. سپرده های بانکی سرمایه داران همراه با سرمایه پولی انباشت شده بانک ها، پایه اعتباری میشود که بانک ها میتوانند به اقشار دیگر اجتماعی، و از جمله طبقه کارگر، وام دهند. این شکل اعتباری، همانطور که قبلا اشاره شد، همان فعالیت رباخواران در دوران پیش سرمایه داری است، منتها در محیط عمل تازه.
4. سیستم اعتباری بین المللی بر پایه ثروت پولی بود که تازه میبایست در چرخه سرمایه به سرمایه تبدیل شود. در دوران رقابت آزاد سرمایه داری، نقش مستعمرات در کمک به رشد مناسبات سرمایه داری در کشور استعمارگر بدین طریق بود که مثلا ثروت کشورهای مستعمره در شکل طلا و دیگر فلزات قیمتی غارت میشد و یا مثلا نیروی کار برده از طریق تجارت برده به خدمت گرفته می‌شد. مارکس از هلند بعنوان یکی از بزرگترین کشورهای استعمارگر یاد می‌کند که به دلیل ثروتمند بودنش، از اولین کشورهای سرمایه داری بود که به دیگر کشورها وام میداد.

استقلال یافتن شکل وظیفه ای کالا-سرمایه در تقسیم اجتماعی کار نیز خود را در کسب و کار تجارت باز میابد، زیرا عینیت یافتن سرمایه تنها در پروسه فروش کالا صورت می‌گیرد و این نیز توسط تجار به سرانجام میرسد. در پایان سیکل سرمایه، کالا-سرمایه تبدیل به پول-سرمایه میشود که ارزش اضافی ایجاد شده توسط کار مزدی را در خود نهفته دارد. بدین ترتیب انباشت عمده سرمایه تجار نیز از طریق بدست آوردن بخشی از ارزش اضافی ایجاد شده در پروسه تولید (سرمایه مولد)، صورت می‌گیرد و حیات شان تابع سرمایه صنعتی است. البته باید به این نیز اشاره کرد که تجار نیز از نیروی کار مزدی در فعالیت تجاری خود استفاده می‌کنند و بخشی از انباشت آنها، نتیجه مستقیم کسب ارزش اضافی از کارگران فعال در این کسب و کار است. اما این آخری در واقع نتیجه وجود کالا بعنوان شکل عینیت یافته سرمایه، در سیکل سرمایه است و نه دلیل وجود آن و تابعیت تجارت از صنعت را دوباره به اثبات میرساند. در واقع ضرورت وجود تجار با وظایفی دگرگونه، در مقایسه با دوران پیش سرمایه داری، ناشی از تفوق سرمایه صنعتی است و نه برعکس.

مارکس به این اعتبار سرمایه صنعتی را یگانه شکل شیوه زندگی سرمایه و تعیین کننده ی خصلت تولید سرمایه داری میداند، چون هم تملک و هم تولید ارزش اضافی توسط سرمایه دار صورت می‌گیرد، در حالی که انباشت سرمایه ربایی و سرمایه تجاری در دورانی که مناسبات سرمایه داری، شیوه مسلط تولید در جامعه میشود، تابع این شکل سرمایه میشوند و در تولید ارزش اضافی نقشی ندارند.

اما در دوران امپریالیسم شکل وظیفه ای پول-سرمایه، یا همان سرمایه پولی، به بالاترین شکل استقلال خود می‌رسد وقتی بانک ها با صنایع درهم می‌آمیزند و جوش می‌خورند و سرمایه مالی شکل می‌گیرد. تراکم تولید و تفوق انحصارات، تقسیم اجتماعی

کار جدیدتری را طلب میکند و باعث تحول در شیوه های زیستی سرمایه میشوند. در دوران امپریالیسم "شیوه های زیست اشکال وظیفه ای" سرمایه در یک تن واحد جمع میشوند که نمایندگی اش را الیگارشلی مالی میکند و شکل اجتماعی فعالیت آن، فعالیت مؤسسات سرمایه گذاری مالی، بطور کلی، و بانک ها، بطور مشخص، میباشند. بانک ها و مؤسسات مالی مشابه، در عصر امپریالیسم، هم فعالیت پول-سرمایه، هم فعالیت سرمایه مولد و هم فعالیت کالا-سرمایه را نمایندگی میکنند و بقول مارکس هم تملک و هم تولید ارزش اضافی توسط آنها صورت میگیرد. در اکثر تولیدات انحصاری، سرمایه مالی بر کل سیکل سرمایه حاکم است و عینیت یافتن سرمایه، یعنی فروش کالای تولید شده را نیز جزو وظایف خود کرده است. در ادامه توضیح داده خواهد شد که سیکل سرمایه در یک موسسه انحصاری چگونه ابعاد بین المللی پیدا کرده است.

سیستم امپریالیستی بعنوان یک کل ارگانیک

این کل ارگانیک را در چند خصوصیات سیستم امپریالیسم جهانی، به شرح زیر، میتوان تشریح کرد:

۱- ایجاد کارتل های فرا ملیتی در تنظیم قیمت و کنترل تولید در صنایع مواد خام و نیمه خام.

در اینجا لازم به توضیح است که کارتل های تولید و استخراج مواد خام و نیمه خام از قبیل نفت، گاز و مواد معدنی ای نظیر سنگ آهن، از آنجایی که این صنایع نقش صنایع مادر را بازی می کنند و مواد ضروری و اولیه مورد نیاز دیگر تولیدات صنعتی را فراهم میکنند، نقشی کنترل کننده بر کل اقتصاد یک کشور امپریالیستی دارند. اما کارتل های یک کشور امپریالیستی نیز به نوبه خود در همکاری با کارتل های دیگر کشورهای امپریالیستی تلاش می کنند از طریق کنترل تولید، قیمت این محصولات را در سطحی سودآور برای همه شرکا تنظیم کنند. نکته دیگر اینکه همه کشورهای معظم امپریالیستی یا دارای چنین صنایع مادری نیستند و یا آنچه دارند نیاز داخلی شان را برآورد نمیکند و مجبورند که کسری و کمبود این محصولات را از راه خرید از رقبای خود جبران کنند. بطور نمونه کشور سوئد منابع گاز و نفت ندارد و مجبور است که این محصولات را از رقبای خود بخرد. اما از طرفی دیگر سوئد دارای معادن سنگ آهن است و در این زمینه میتواند در نقش فروشنده در مقابل رقبای خود ظاهر شود.

در مورد ذخایر مواد خام و نیمه خام در جهان باید گفت که این ذخایر امروز میان کشورهای امپریالیستی تقسیم شده است. مسلمانان چنین ذخایری، آنجا که معادن و چاه های این ذخائر در کشور معظم امپریالیستی است، خود این کشورها هستند، اما در عصر امپریالیسم، جهان میان دول معظم امپریالیستی تقسیم شده است و این تقسیم نیز، در طول حیات سیستم امپریالیستی تا به امروز، بدیل تضاد میان امپریالیست ها، به باز تقسیم مجدد از طریق جنگ های جهانی و جنگ های منطقه ای منجر شده است. بدین ترتیب تعدادی از کشورهای معظم امپریالیستی هرکدام با توجه به وسعت تسلط شان بر جهان، می توانند صاحب درصدی از این ذخایر مواد خام طبیعی در جهان باشند. در رابطه با مواد خام و نیمه خام، باید از رقابت میان امپریالیسم آمریکا و کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی از یکطرف و از طرف دیگر روسیه، بعنوان دو قطب کارتلی نام برد و این دو کشور امپریالیستی هستند که در نهایت تلاش دارند بر کارتل جهانی نفت، اوپک، تسلط یابند و از طریق کنترل تولید، نهایتاً محصولات خود را با قیمت مناسب تری در بازار جهانی بفروشند. میزان تولید و فروش نفت کشور ایران نیز در اوپک تعیین می شود. اما اینکه به چه کشورهایی تولیدات خود را بفروشد و از چه کانالهایی، تصمیم گیرنده اش کشور امپریالیستی سلطه گر است. در تاریخ بیش از یک سده استعمار نو ایران، سود فروش نفت ایران، در بیست سال اول، به کیسه سرمایه های مالی انگلیس، و بعد از آن، در نتیجه باز تقسیم جهان از بعد از جنگ جهانی دوم، به کیسه سرمایه های مالی آمریکا ریخته شده است و در خدمت به تقویت تسلط هرچه بیشتر این امپریالیسم بر جهان قرار گرفته است.

بدین ترتیب می بینیم که سیکل سرمایه در صنعت استخراج و تولید مواد خام و نیم خام در کنترل کارتل ها، نه تنها جنبه بین المللی پیدا کرده است، بلکه سیکل سرمایه در دیگر مؤسسات تولیدی انحصاری وابسته به این کارتل ها را نیز، بعنوان اجزائی از کل ارگانیک سیستم امپریالیستی، به خود وابسته کرده است.

۲- تراست های گوناگون در یک کشور امپریالیستی زمینه عمل و محدوده فعالیت شان تنها محدود به کشور مادر نیست و برای از میدان بدر کردن رقبای بین المللی خود تلاش می کنند که قدرت انحصاری خود را هرچه بیشتر در جهان افزایش دهند. برای نمونه تراست سوئدی تولیدات وسایل الکتریکی خانگی، الکترولوکس، با پشتوانه سرمایه های مالی غول پیکرش امکان این را پیدا میکند که با خرید شرکت های مشابه در دیگر کشورهای امپریالیستی و ایجاد شرکت های دختر، قدرت انحصاری خود را هرچه بیشتر بسط و گسترش دهد. در نتیجه، تراست های یک کشور امپریالیستی در رقابت دائم با تراست های مشابه در دیگر کشورهای امپریالیستی تلاش میکنند سهم خود را در بازار جهانی افزایش دهند. این امر با کم کردن مخارج تولید از طریق انتقال تمامی یا بخشی از زنجیره تولید به کشورهای نومستعمره صورت میگیرد و نتیجه تقسیم بازار جهانی میان امپریالیست ها است. اینجا نیز خوبی شاهدیم که چگونه سیکل سرمایه در تراست لوازم الکتریکی خانگی الکترولوکس، بدون یک ارتباط بین المللی، نمیتواند کامل شود. تنگ شدن دایره انحصار در این صنعت به معنی تراکم تولید و تمرکز سرمایه مولد در دست

معدود غول های انحصاری است. سرمایه مولد که شامل وسایل تولید و نیروی کار مزدی است، تنها در یک ارتباط جهانی توسط این غول های انحصاری، در سیکل سرمایه، بعنوان شکل موقت سرمایه، عمل میکند و انباشت سرمایه را ممکن میکند.

۳ - فروش تولیدات صنعتی و غیر صنعتی یک کشور امپریالیستی اساسا بازار ملی نداشته بلکه برعکس بر بازار بین المللی استوار است. نمونه برجسته آن شرکت اریکسون در سوئد است که به جرأت میتوان گفت بخش کوچکی از تولیدات اش در سوئد به فروش می رسد، اما بخش اعظم آن به دیگر کشورهای جهان و از جمله کشورهای معظم امپریالیستی صادر می شود. بدین ترتیب عینیت یافتن سرمایه دیگر اساسا مرزهای ملی را درنور دیده است و بر پایه صدور تولیدات صنعتی و غیر صنعتی به اقصا نقاط جهان صورت میگیرد. واقعیت عصر تفوق انحصارات این است که تعدادی غول های انحصاری در کل جهان، مثلا در زمینه صنعت مخابرات، بازار جهانی را میان خود تقسیم کرده اند و در یک رقابت تلاش دارند سهم خود را در بازار جهانی هرچه بیشتر کنند. اینکه این امر چگونه صورت میگیرد بحث جداگانه ای را می طلبد، اما این رقابت در عین حال نشان دهنده یک بهم پیوستگی در کل سیستم امپریالیستی نیز هست که در دوران صلح، نتیجه کنترل تولید توسط این غول های انحصاری بر پایه قدرت مالی آنها است. دولت های متفاوت امپریالیستی نیز پشتیبان این غول های انحصاری هستند و در عین حال اجازه می دهند که محصولات دولت های رقیب در کشورشان وارد شده و بازار فروش پیدا کند. در دوران رقابت آزاد، دولت بورژوازی با اجرای نظام حمایت گمرکی، مانع از این میشد که کالای خارجی بتواند در رقابت با کالای تولید شده داخلی، بازار فروش پیدا کند. در دوران امپریالیسم اما اجرای نظام حمایت گمرکی در شکل کلاسیک اش برعکس انحصارات خودی را محدود می کند و سود آنها را کم میکند، چرا که همانطور که قبلا گفته شد، پوشش دادن به بازار داخلی فقط جزء کوچکی از سهم بازار بین المللی است. بدین ترتیب دولت سوئد در یک توافق بین المللی با دیگر دولت های امپریالیستی، با شروط معینی، اجازه می دهد که تولیدات رقیب در مثلا عرصه صنعت مخابرات در سوئد بفروش برسد. در اینجا باز بحث بر سر این است که همه کشورهای امپریالیستی نمیتوانند نیازهای اقتصادی خود را بکنهائی تامین کنند و مجبورند که بطریقی کمبود های خود را در ارتباط با دیگر دول معظم امپریالیستی جبران کنند. نمونه صنعت مخابرات نشان می دهد که همه کشورهای معظم امپریالیستی در این عرصه پیشرو نیستند و مثلا کشور سوئد و شرکت اریکسون یکی از بزرگترین بازیگران در زمینه صنعت مخابرات است که با داشتن تکنیک های بالاتر و مهندسان مجرب میتواند نقش پیشرو و رهبری کننده را بازی کند. ناگفته پیداست که تولید نرم افزار و سخت افزار در صنعت مخابرات نیز تنها درون مرزهای جغرافیایی سوئد صورت نمیگیرد، بلکه شرکت اریکسون دارای چندین مراکز تولید نرم افزار و سخت افزار بعنوان شرکت های دختر، در اقصا نقاط جهان است.

در مجموع باید گفت صدور کالا در دوران امپریالیسم با صدور سرمایه گره خورده است و نمیتوان آنها را از هم تفکیک کرد. **صدور کالا در بیشتر موارد وابسته به صدور سرمایه است. کالای تولید شده به اسم یک کشور معظم امپریالیستی در واقعیت امر کالایی است که با پشتوانه صدور سرمایه به دیگر نقاط جهان، تولید می شود.** نمونه شرکت اریکسون نشان می دهد که در تولید نرم افزار و سخت افزار تنها مهندسان سوئدی دخالتگر نیستند، بلکه تمام مراکز تولید، در شکل شرکت های دختر در اقصا نقاط جهان، دخالتگر هستند. شرکت اریکسون نمیتواند تنها با اتکا به نیروی کار و وسایل تولیدی داخلی خود، محصولات خود را تولید کند. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه سرمایه های مالی بکار انداخته شده در این رشته صنعتی، سرمایه های مالی سوئدی هستند و قدرت مالی برتر در این عرصه تولیدی، در خدمت به افزایش قدرت همه جانبه کشور امپریالیستی سوئد، در رقابت های امپریالیستی، قرار میگیرد.

در عصر امپریالیسم، تجارت جهانی نیز زیر سلطه انحصارات و سرمایه مالی است و قوانین اش توسط غول های امپریالیستی دیکته می شود. بطور نمونه سازمان جهانی تجارت یک ارگان بین المللی است که قوانین تجاری میان کشورها را تنظیم کرده و اختلافات میان کشورها را در زمینه تجارت حل و فصل میکند. تقریبا تمام کشورهای جهان عضو این سازمان هستند و اخیرا دولت طالبان افغانستان نیز به این سازمان پیوست. در واقع این سازمان تریبونی است که موسسات انحصاری کشورها میتوانند خواسته های تجاری خود را به کرسی بنشانند. پنج عضو دائم این سازمان آمریکا، روسیه، چین، فرانسه و بریتانیا هستند. آمریکا از طریق این سازمان بیشترین تلاش را برای گشودن بازار جهانی و حمایت از صنایع داخلی خود انجام داده است. کشور ایران تا کنون بعنوان عضو ناظر پذیرفته شده است و پروسه عضویت رسمی اش در این سازمان در جریان است. این سازمان در واقع یکی از ابزارهایی است که کشورهای امپریالیستی، سلطه خود را در زمینه تجارت و مبادله کالا بر جهان اعمال میکنند. انحصارات بزرگ جهانی همانطور که قبلا توضیح داده شد، از این طریق جهان را در این زمینه نیز میان خود تقسیم میکنند و کشورهای نومستعمره نیز بعنوان بازوان دراز شده اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور امپریالیستی سلطه گر، نقش خود را ایفا می کنند. (۳)

۴ - نظام اعتباری بین المللی، یکی دیگر از مولفه هایی است که سیستم امپریالیستی را بعنوان یک کل بهم وابسته ضروری میکند، امروز به جرأت میتوان گفت که دو غول مالی جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، در ارتباطی تنگاتنگ باهم، نبض مالی جهان را در دست دارند و جهان امپریالیستی را کنترل می کنند. کشورهای جهان بدون عضویت در آنها و یا بدون ارتباط با آنها نمیتوانند حیات اقتصادی داشته باشند.

بررسی تمام فعالیت های این دو ارگان به مقاله ای مجزا نیاز دارد، اما در اینجا تیتروار به بعضی از وظایفی که این ارگان ها خود برای خود تعریف کرده اند با نگاهی نقادانه اشاره می شود.

صندوق بین‌المللی پول

این سازمان از بعد از جنگ جهانی دوم بر پایه سیستم آمریکایی "اقتصاد آزاد" شکل گرفت. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به عنوان قدرت برتر نظامی و اقتصادی عرض اندام کرد و سیستم اقتصاد جهان بر اساس اندیشه‌های اقتصاددانان آمریکایی شکل گرفت. معنای "اقتصاد آزاد" در نگاه این اقتصاددانان آمریکایی این بود که قیمت کالاها و خدمات از طریق عرضه و تقاضا تعیین می‌شود و نه توسط کنترل دولتی. این شکل از اقتصاد بیشتر با دوران رقابت آزاد سرمایه داری انطباق دارد و با دوران تسلط انحصارات هم خوانی ندارد. حتی در دوران رقابت آزاد سرمایه داری نیز نمیتوان نقش قانون گذاری های دولتی را در تثبیت قیمت ها و کنترل نوسانات آن نادیده گرفت. اما در دوران امپریالیسم، اصولاً این موسسات انحصاری امپریالیستی در شکل کارتل ها و تراست ها هستند که از طریق کنترل عرضه، قیمت ها را کنترل کرده و در نتیجه تقاضا را متناسب با نیاز خود شکل میدهند. انحصارات، دیگر سرمایه داران منفردی نیستند که بدون خبر از یکدیگر برای بازاری نامعلوم تولید کنند. موسسان انحصاری امروز با تقسیم جهان میان خود، نه تنها همه مراحل تولید را کنترل میکنند، بلکه توزیع و مبادله کالا ها را نیز از طریق قبضه کردن راه ها و وسایل ارتباطی، و داشتن شرکت های دختر در اقسا نقاط جهان، کنترل می‌کنند. (۴)

گروه بانک جهانی

این گروه که شامل مؤسسان مالی متفاوت است، از بعد از پایان جنگ جهانی دوم شکل گرفت. بانک جهانی یکی از موسسات مالی عضو این گروه است. هدف بانک جهانی وام دادن به کشورهای در حال توسعه و از زاویه اقتصادی عقب مانده عضو این بانک است. با این وظیفه، غول های امپریالیستی نظیر امپریالیسم آمریکا با اقتصاد برتر خود، سکان کشتی این فعالیت را بدست دارند. از کانال این بانک و با عضویت کشورهای تحت سلطه امپریالیسم آمریکا در این موسسه مالی، آمریکا کشورهای تحت سلطه خود را تغذیه مالی میکند. بدین ترتیب دولت های تحت سلطه آمریکا هم کارگزاران سیاسی و هم کارگزاران اقتصادی امپریالیسم آمریکا هستند و سمت و سوی رشد اقتصادی این کشورها توسط آمریکا و به نفع سرمایه های مالی او تعیین می‌شود. بانک های ایجاد شده در کشورهای نومستعمره کانال ارتباطی مالی این کشورها با کشور استعمارگر امپریالیستی هستند. مکانیزم بسط و گسترش سرمایه های مالی در کشورهای نومستعمره اساساً از کانال دولت دست نشانده صورت می‌گیرد و همان استخوانبندی را دارد که در کشورهای معظم امپریالیستی وجود دارد. بازیگران اصلی در بسط و گسترش سرمایه های مالی، در کشورهای نومستعمره، بانک ها، شرکت های هلدینگ (holding company) و شرکت های سرمایه گذاری (investment company) هستند. همه این شرکت ها یا دولتی هستند و یا تحت کنترل دولت هستند.

خواننده از این مختصر میتواند دریابد که چگونه سلطه سیاسی، سلطه اقتصادی را بوجود می‌آورد و کشور تحت سلطه نمیتواند استقلال اقتصادی داشته باشد. (۵)

پیشتر گفته شد که بهره تمام وام های داده شده در سیستم امپریالیستی پایه اش، عمدتاً، ارزش اضافی ایجاد شده توسط طبقه کارگر است و قدرت مالی دولت یا موسسه وام دهنده را تقویت می‌کند. اما در اینجا بحث این است که سرمایه های مالی در عین حال که بطور صوری شکل سرمایه های استقرایی بخود میگیرند، در واقع، پول-سرمایه هایی هستند که در سیکل سرمایه حامل ارزش اضافی تولید شده توسط کار مزدی هستند. این سرمایه ها دیگر پول راکت نیستند که با وام دادن به سرمایه داران، میبایست به سرمایه مولد تبدیل شوند. تا آنجا که به سیستم اعتباری بین‌المللی مربوط می‌شود، موسسات مالی در شکل بانک ها، شرکت های هلدینگ (Holding company) و شرکت های سرمایه گذار (investment company)، کنترل انباشت سرمایه را در دست دارند. اینکه بقول مارکس در زندگی روزمره سرمایه در شکل پول خود را نشان میدهد، در عصر امپریالیسم با جدایی هرچه بیشتر صاحبان سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، معنایی دوباره میابد. ظاهر قضیه این است که مشتی موسسات مالی با پول هنگفتی که دارند، از طریق مالکیت بر اکثریت سهام شرکت های تولیدی و غیر تولیدی بر کل جهان حکومت میکنند. و گویی تنها مالکان سهام این شرکت ها هستند. اما این تنها بخشی از واقعیت است و بازگوکننده تمام واقعیت نیست و نمیتواند توضیح دهنده مناسبات اقتصادی باشد که در آن این پول به سرمایه تبدیل شده است. همچنین این ظاهر توضیح دهنده این واقعیت نیست که چگونه این شرکت های مالی امر تولید و توزیع کالاهای تولید شده را نیز کنترل می‌کنند.

در عصر امپریالیسم، سرمایه مالی که شکل صوری سرمایه پولی بخود میگیرد، پولی نیست که بقول مارکس تازه باید سرمایه مولد را بخرد تا بتواند با تولید کالا و ایجاد ارزش اضافی به سرمایه تبدیل شود و انباشت گردد. سرمایه مالی در لباس سرمایه پولی، از آغاز سرمایه انباشت شده مازاد است که نتیجه عینیت یافتن در سیکل سرمایه است. در بحث تولید ارزش ها در مناسبات سرمایه داری گفته شد که همه ارزش های ایجاد شده، چه در محدوده ملی و چه در بیرون از مرزهای ملی وقتی که توسط سرمایه داران به تصاحب در می‌آید، در خدمت به سرمایه گذاری در تولیدات صنعتی و انباشت سرمایه قرار می‌گیرد. بقول مارکس فرق

انباشت اولیه و انباشت سرمایه در زمانی که مناسبات سرمایه داری روی پای خود ایستاده است این است که در دوران انباشت اولیه، ثروت پولی باید در دست تاجر انباشت شود همزمان که کارگر آزاد شکل میگیرد، تا این ثروت در شکل پول انباشت شده بتواند نیروی کار و ابزار تولید را بخرد و از این طریق چرخه سرمایه بحرکت درآید. اما زمانی که این گوی بحرکت درآمد، دیگر مکانیزم‌های درونی این مناسبات اجتماعی است که شرایط را بطور خودکار برای انباشت سرمایه فراهم میکند. منبع اصلی سرمایه دیگر، ارزش اضافی ایجاد شده توسط نیروی کار مزدی است که آن نیز با سرمایه صنعتی اساساً گره خورده است. در دوران اولیه رشد سرمایه داری ما سرمایه مازاد نداریم بلکه مارکس از انباشت سرمایه بعنوان مکانیزم بسط و گسترش مناسبات سرمایه داری صحبت میکند. تنها در دوران بحران های سرمایه داری است که سرمایه در دست سرمایه داران به شکل پول برای مدتی منجمد می‌شود و چرخ سرمایه از حرکت باز می‌ایستد یا کند می‌شود. در دوران امپریالیسم گوی اینک هنوز هم انباشت سرمایه پایه اش کسب ارزش اضافی از کار مزدی است، این کار مزدی دیگر صرفاً کارگر تولید کننده کالاهای صنعتی نیست و سرمایه های مالی به طرق متفاوت تلاش می‌کنند سود های کلان از تمام اقشار طبقه کارکن جامعه به جیب بزنند. چنین موقعیت بدست آمده ای تنها نتیجه بازتولید نقش سرمایه صنعتی بعنوان یگانه شیوه زندگی سرمایه است. آنچه در این دوران متفاوت است شکل گیری سرمایه های مازادی است که دیگر زمینه انباشت و کسب سودهایی که سرمایه داران حریص، در کشورهای متروپل امپریالیستی، انتظارش را دارند، را ندارد و باید بطریقی در جایی سرمایه گذاری شود که هنوز هم بتواند سودهای کلان برای صاحبانش ایجاد کند. صدور سرمایه یکی از خصوصیات اصلی امپریالیسم است. اما این سرمایه های مازاد صادر شده چگونه سودآور میشوند؟

در جمع‌بندی از چهار نکته بالا می‌توان چنین گفت که سیکل سرمایه دیگر اساساً در مرزهای ملی یک کشور امپریالیستی صورت نمی‌گیرد و انباشت سرمایه را نباید اساساً در محدوده های ملی فهمید. **سرمایه های مالی یک کشور امپریالیستی، بکارگرفته شده در تولیدات صنعتی، داری سیکل سرمایه بقرار زیر است:**

پول-سرمایه کشور امپریالیستی، در قالب سرمایه مولد در کشور ثانی ظاهر میشود و کالا- سرمایه تولید شده، در کشورهای دیگر و از جمله کشور مادر و کشور تولید کننده بفروش میرسد.

بطور مثال شرکت تولید پوشاک اچ&ام (H&M) سوئد توسط سرمایه های مالی سوئدی اداره می‌شود اما تولیدات اش مثلاً در کشورهای آسیایی و از جمله بنگلادش و فیلیپین صورت میگیرد و کالاهای تولید شده اش در سراسر جهان بفروش میرسد. بدین طریق عینیت یافتن سرمایه در عرصه ای به پهنای کره زمین صورت میگیرد.

ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر منبع اصلی ثروت اجتماعی

اگر ساختار جامعه سرمایه داری بر پایه کالا شدن نیروی کار استوار است و ارزش های ایجاد شده در چنین ساختاری عموماً ارزش های ایجاد شده توسط طبقه کارگر است، در دوران امپریالیسم نیز این ساختار بر همان پایه بازتولید میشود. ارزش های ایجاد شده در این سیستم اساساً ارزش های تولید شده توسط طبقه کارگر است. پس از این کلیت میتوان نتیجه گرفت که ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر منبع انباشت سرمایه های مالی و نتیجتاً منبع اصلی ثروت تولید شده جامعه انسانی است. اینکه در این سیستم اقشار و طبقات خرد بورژوازی و بورژواهای ریز و درشت خارج از انحصارات هنوز وجود دارند و سرمایه های انحصاری، بخصوص در عرصه کشاورزی، بطور مطلق همه حوزه های تولیدی را در بر نگرفته اند، نافی تسلط مطلق انحصارات و نتیجتاً نافی این نیست که درصد بالای مطلق و تعیین کننده ای از ارزش های ایجاد شده در این سیستم، ارزش های ایجاد شده توسط نیروی کار مزدی است. از این توضیح کلی این نتیجه گرفته می‌شود که انباشت سرمایه های مالی، پایه اش کسب اضافه ارزش تولید شده توسط نیروی کار مزدی است. با بیانی روشن تر، امروز جدایی صاحبان سرمایه از سرمایه گذاری در تولید به چنان حد از گسست رسیده که در بسیاری از موسسات تولیدی، نقش صاحبان اصلی سرمایه کاملاً پوشیده است و این نقش، با هزاران ترفند توسط همین صاحبان سرمایه، هرچه بیشتر پوشیده میماند، اما این نافی این مسئله نیست که سرمایه های مالی و الیگارش های مالی، بقول لنین، از جوش خوردن سرمایه صنعتی و سرمایه پولی بانک ها زاده شد. مؤسسه ای که از دل این اقدام پوست تازه انداختند بانک ها بودند. امروز نه تنها بانک ها بلکه هیلدینگ ها و دیگر اشکال متنوع مؤسسات مالی، با عناوین مختلف، در واقع صاحبان اصلی سرمایه های مالی و سرمایه گذاران اصلی در تولیدات صنعتی و غیر صنعتی هستند. این سرمایه های مالی هنوز هم بر پایه تولیدات صنعتی میتوانند در شکل سرمایه تجاری و سرمایه استقرای ظاهر شوند، اما همانطور که قبلاً گفتم، این اشکال زیستی سرمایه در یک تن واحد که همان مؤسسات مالی و بانک ها هستند، جمع شده اند.

حال سوال این است که بر سر مثلاً ارزش های ایجاد شده در پروسه تولید اقشار خرده بورژوازی و بورژوازی غیر انحصاری چه می‌آید؟ آیا مثلاً بورژواهای خارج از انحصارات انباشت سرمایه میکنند و یا ارزش اضافه ایجاد شده بشکل ثروت از چرخه سرمایه خارج می‌شود و به مصرف شخصی میرسد؟ جواب به این سوال روشن می‌کند که همین اقشار و طبقات نیز تولید و

بازتولید شان وابسته به سیستم امپریالیستی است. بطور نمونه در عرصه کشاورزی در کشورهای متروپول ما شاهد تولیداتی هستیم که انحصاری نیستند و در این سیستم سوخت و ساز به اصطلاح مستقل خودشان را دارند. از این جمله هستند مزارع دامداری و مزارع کشاورزی و ...

دامداران محلی و خرد مثلا در سوئد عموما شیر و گوشت تولید شده را به صاحبان تولیدات انحصاری میفروشند. شرکت آرلا (Arla)، انحصار از جمله فراورده های شیری را دارد و شرکت اسکان (Scan) انحصار گوشت را. فشار انحصارات بر این تولیدات غیر انحصاری، به دلیل انحصاری بودن دیگر صنایع در ارتباط با کشاورزی و دام داری، این تولیدات غیر انحصاری را تحت فشار قرار میدهد و بخود وابسته میکند. گرفتن اعتبارات بانکی، بخصوص در شرایط بد زراعت و دامپروری، یکی از کانال های اصلی است که این بورژواهای غیر انحصاری را به انحصارات امپریالیستی وابسته میکند. کانال دیگر تسلط بر بازار در عرصه ملی و بین المللی است.

بطور کلی باید گفت از این اقشار و طبقات با آهنگی کندتر سلب مالکیت میشود و در عین حال هنوز بدلیل انحصاری نبودن کامل تولیدات کشاورزی و به دلیل نیاز جامعه به اینگونه تولیدات، این تولیدات دوباره به طرق متفاوت وجود می آیند.

بنابراین ارزش و اضافه ارزش های ایجاد شده در جریان تولید توسط این اقشار و طبقات به سختی به آنها امکان می دهد که رشد کرده و سر سفره انحصارات بنشینند و بخش بزرگی از آنها سرنوشتی جز ورشکستگی و حل شدن در انحصارات را ندارند. البته لازم است گفته شود درصد ناچیزی از این تولیدات غیر انحصاری، رشد کرده و انحصاری میشوند. (۶)

در دوران امپریالیسم، پایه اصلی سود سرمایه، کسب مافوق سود از کانال بکار اندازی مازاد سرمایه در کشورهای تحت سلطه و وابسته است. سرمایه های مالی در کشورهای معظم امپریالیستی، به دلیل اشباع بازار در بسیاری از تولیدات صنعتی، نمیتوانند سودآوری لازم را داشته باشند و تنها راه سود آور کردن این سرمایه های مازاد، فعال کردن آنها در کشورهای از زوایه رشد مناسبات سرمایه داری عقب مانده و یا در کشورهایی که هنوز در مناسبات پیش سرمایه داری بسر میبرند، بوده است.

صدور سرمایه بعنوان یکی از خصوصیات اصلی امپریالیسم، در تحلیل لنین، تنها زمانی امکانپذیر است که کشوری که سرمایه به آن صادر میشود، خود به درجه ای از رشد مناسبات سرمایه داری رسیده باشد. لنین درکی از کشورهای نومستعمره نداشت. در حالی که در کشورهای نومستعمره این خود امپریالیسم است که شرایط رشد مناسبات سرمایه داری را فراهم میکند. این مناسبات سرمایه داری از همان آغاز مناسبات سرمایه داری بر پایه انحصارات است. **مناسبات سرمایه داری شکل گرفته در کشور نومستعمره را تنها باید اینگونه تحلیل کرد که سرمایه های مالی کشور امپریالیستی استعمارگر، جغرافیای تازه ای برای بسط و گسترش خود و سودآوری هرچه بیشتر پیدا می کنند.** (۷)

به این مسئله در ادامه، در بحث کشورهای نومستعمره بیشتر پرداخته خواهد شد.

یکی از طرق سودآور کردن سرمایه های مازاد در سیستم امپریالیستی، وام دادن به کشورهای دیگر امپریالیستی است. اینجاست که فرق سیستم اعتباری ملی و جهانی در دوران سرمایه داری رقابت آزاد و سرمایه داری انحصاری روشن می شود. سیستم اعتباری ملی و یا بین المللی در دوران رقابت آزاد بر پایه مازاد سرمایه نبود بلکه بر پایه ثروت پولی بود که تازه میبایست در چرخه سرمایه به سرمایه تبدیل شود. در آن دوران نقش مستعمرات در کمک به رشد مناسبات سرمایه داری در کشور استعمارگر بدین طریق بود که مثلا ثروت کشورهای مستعمره در شکل طلا و دیگر فلزات قیمتی غارت میشد و یا مثلا نیروی کار برده از طریق تجارت برده به خدمت گرفته می شد. مارکس در "کاپیتال جلد ۳"، کشور هلند را بعنوان یکی از بزرگترین کشورهای استعمارگر تحلیل می کند که به دلیل ثروتمند بودنش، از اولین کشورهای سرمایه داری بود که به دیگر کشورها وام میداد.

امروز در عصر امپریالیسم و بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم سیستم اعتباری جهانی شکلی سازمان یافته ای پیدا کرده است و به ابزاری نه تنها برای کنترل کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب مانده تبدیل شده است، بلکه همچنین به ابزاری برای قدر قدرتی کشورهای امپریالیستی قوی تر نیز تبدیل شده است.

در این مختصر تلاش شد اجزای ارگانیک سیستم امپریالیستی توضیح داده شود. در نشان دادن این بهم پیوستگی ارگانیک، تمرکز بیشتر روی کشورهای معظم امپریالیستی بود و به کشورهای نومستعمره کمتر اشاره شد. اما قبل از پرداختن به کشورهای نومستعمره، با طرح یک سوال تخیلی و جواب به آن، این بهم پیوستگی بیشتر برجسته میشود. سوال این است: آیا، مثلا امپریالیسم انگلیس، میتواند تنها و بدون ارتباط جهانی و تنها متکی به انحصارات خود ادامه حیات داشته باشد؟

مناسبات امپریالیستی دیگر آن بالندگی لازم را ندارد که مانند دوران رقابت آزاد، تنها متکی به بازار داخلی باشد و به سرمایه گذاری در عرصه های جدید تولیدی مورد نیاز جامعه بپردازد. اشباع صنایع متعدد در کشورهای امپریالیستی آنها را مجبور کرده است که به مرزهای ملی خود بسنده نکند و برای سودآور کردن سرمایه های خود، صدور سرمایه کند. همین صدور سرمایه آنها را در ارتباط با سیستم جهانی امپریالیستی قرار می دهد. صدور سرمایه، انباشت سرمایه های انحصاری در کشور مورد مثال ما، انگلستان را تضمین است. به بیان عمومی تر مازاد سرمایه در کشور مادر برای سودآور شدن باید مرزهای ملی را درنوردد. این

درنوردیدن به دوشکل صورت میگیرد، یا از طریق توافقات بین‌المللی و یا از طریق جنگ و باز تقسیم جهان. ما تا کنون دو جنگ جهانی امپریالیستی را پشت سر گذاشته ایم و شاهد باز تقسیم جهان میان کشورهای معظم امپریالیستی در مقیاسی جهانی بوده ایم. بنابراین فرض جزیره امپریالیسم انگلیس تنها یک فرض محال است. اما اکنون بگوییم که امپریالیسم انگلیس با مستعمرات اش خود را از بقیه جهان ایزوله کرده است. بحران اقتصادی در مناسبات سرمایه داری که در دوران تسلط انحصارات تناوب اش بیشتر شده را چگونه باید حل کرد؟ تو نخواهی با دیگران کار داشته باشی دیگران با تو کار دارند، و دیگران می‌خواهند مناطق تحت نفوذ تو را غصب کنند. نیاز به تسلط بر مناطق جدید و یا امکان سرمایه گذاری در دیگر کشورهای امپریالیستی، نتیجه بلافصل سودآور کردن سرمایه های مازاد است. اما این سودآوری باز هم نتیجه بکار انداخته سرمایه های مازاد در کشورهای از زوایه اقتصادی عقب مانده تر است. در کشورهایی که منابع مواد خام و نیمه خام دارند، در کشورهایی که نیروی کار ارزان است. در کشورهایی که میتوان دستمزدها را آنچنان پایین نگه داشت تا سرمایه مالی بکار انداخته شده بتواند بیشترین سودها را ببرند. در کشورهایی که زور دولتی راه سودآور کردن سرمایه را هموار میکند.

بیشتر به صدور کالا اشاره کردم. امروز صدور کالا به شکل کلاسیک سرمایه داری دیگر کمتر وجود دارد و بیشتر باید از شرکت های دختر انحصارات مادر نام برد که مانند بازوان اختاپوس به تمام جهان دسترسی دارند. و انحصارات بر کل سیکل سرمایه، از تولید تا فروش، در مساحتی به بزرگی کره زمین تسلط دارند.

پس امروز باید از این صحبت کرد که تمام کشورهای معظم امپریالیستی اجزای ارگانیک سیستم امپریالیسم جهانی هستند. سیستمی که اجزای اش در عین تضاد با هم در یک هماهنگی با هم نیز زیست میکنند.

کشور نومستعمره بازوی سیاسی-اقتصادی و نظامی کشور استعمارگر امپریالیستی

اما کشورهای نومستعمره چگونه در سیستم امپریالیستی نقش بازی می‌کنند؟ این کشورها از زوایه قدرت دولتی، بازوی دراز شده قدرت دولتی استعمارگر هستند و در تقسیمات جهانی جزو جغرافیای این کشور محسوب می‌شوند. همین کنترل دولتی کفایت تا شرایط لازم برای سودآور کردن سرمایه های مازاد کشور استعمارگر را فراهم کند. بر این پایه، سوخت و ساز اقتصادی کشور نومستعمره همان سوخت و ساز اقتصادی کشور استعمارگر است. گویی کشور نومستعمره یک استان تازه ملحق شده به کشور استعمارگر است که سرمایه های مالی مازاد می‌توانند در این استان سود آور شوند. تنها فرق این است که این استان تاز ملحق شده از زوایه اقتصادی از بقیه استان های قدیمی کشور استعمارگر عقب مانده تر است و شرایط ایده‌آل را از طریق کنترل دولتی برای سودآور کردن سرمایه های مالی دارد. بحث این نیست که سرمایه های مالی مازاد در این استان لزوما عرصه های جدید تولیدی پیدا میکنند، بحث این است که تا آنجایی که به تولیدات صنعتی مربوط می‌شود، چگونه با کمک این استان های تازه به تسلط درآمده میتوان تولیدات صنعتی کشور استعمارگر را دوباره، تا حد لازم سودآور کرد. بطور مثال صنایع ماشین، بدلیل اشباع بازار در کشورهای امپریالیستی، سودآوری لازم را ندارند. یک راه سودآور کردن این صنایع انتقال بخشی هایی از چرخه تولید به استان مورد بحث ما است. صنایع مونتاژ ماشین در کشورهای نومستعمره با کمتر شدن مخارج سرمایه ثابت و سرمایه متغیر، سود هنگفت سرمایه را تامین می‌کنند. نیاز امپریالیسم به مواد خام و نیمه خام، همانطور که قبلاً اشاره کردم، امپریالیستها را وارد توافقات کارتلی کرده است و کشورهای نومستعمره نیز با داشتن چنین موادی، اجباراً از طرف امپریالیسم سلطه‌گر وارد این توافقات میشوند. امروز در مورد ایران نیز نمی‌توان تصور کرد که مثلاً استخراج نفت و سنگ آهن و تولید فرآورده های نفتی و فرآورده های سنگ آهن بدون وابستگی به سیستم امپریالیستی و توافقات کارتلی امپریالیستی صورت بگیرد.

رشد صنایع در کشور نومستعمره بر اساس نیاز های امپریالیستی صورت میگیرد و همانطور که قبلاً گفته شد، در خدمت به رشد، از زوایه تاریخی اجتماعی این جوامع قرار نمی‌گیرد. رفیق مسعود احمدزاده از یک نگاه تاریخی آنرا رشدی مصنوعی تحلیل میکند. اما از این مقایسه تاریخی نمیتوان این استنتاج را کرد که رشد طبیعی بعد از قطع سلطه امپریالیستی، ضروری است. آنچه از زوایه تاریخی در جوامع نومستعمره اتفاق افتاد را باید بعنوان یک ضرورت در رشد و تکامل کل جامعه بشری تلقی کرد. ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم چنین تکامل تاریخی اجتماعی را در این کشورها ضروری کرده و انتظار اینکه این کشورها باید روزی دوباره رشد کلاسیک سرمایه داری را طی کنند، تنها دل سوزاندن برای بورژوازی "ملی" است. یک مقایسه تاریخی فقط کمک می‌کند که فرق های اساسی در تکامل پدیده ها، و در این مورد، پدیده های اجتماعی را بهتر بشناسیم. این مقایسه کمک می‌کند که بتواند بهتر روند شکل گیری مناسبات سرمایه داری و مبارزه طبقاتی ناشی از آن را تحلیل کرد. رفیق مسعود احمدزاده بر پایه این فهم خلاق بود که توانست جوامع نومستعمره را تحلیل اجتماعی-اقتصادی کند. وقتی جوامع نومستعمره بر طبق نیاز های امپریالیستی رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میکنند، و این رشد استعماری سرمایه داری با زور سرنیزه صورت میگیرد، در درجه اول مقاومت افشار زحمتکش جامعه، بعنوان بخش اعظم جامعه را برمی‌انگیزد. سرمایه های مالی امپریالیستی بدنبال کسب سودهای هنگفت هستند و بسط و گسترش آنها در کشور نومستعمره هیچ رفاهی برای افشار و طبقات جامعه به ارمغان نمی‌آورند.

مناسبات سرمایه داری شکل گرفته در کشورهای نومستعمره، از همان آغاز مناسبات سرمایه داری بر پایه انحصارات است و نتیجه بسط و گسترش سرمایه های مالی امپریالیستی، که صاحبان آن غولهای مالی امپریالیستی هستند، است. دولت این کشورها

نیز کارگزار تمام عیار این سرمایه های مالی است. مناسبات سرمایه داری شکل گرفته شده در این کشورها، طبقه سرمایه داری را شکل میدهد که نقش سودآور کردن سرمایه های مالی را از طریق تأسیس و مدیریت موسسات صنعتی با مشاورت و کنترل دولت استعمارگر بازی می کند.

سرمایه داری کشورهای نومستعمره، سرمایه داری دولتی است. این به این معنا است که اساساً نمایندگان دستگاه بروکراتیک دولتی، امر سرمایه گذاری و مدیریت کل تولیدات صنعتی و غیر صنعتی را در دست دارند. اینکه کارگزاران دولتی از قبل این مدیریت خود نیز متول میشوند، در واقع تنها بیان این واقعیت است که طبقه سرمایه دار جهانی، یعنی غولهای مالی سرمایه دار، خود از سرمایه گذاری در تولید آنقدر جدا افتاده است که نیازمند قشری از طبقه بورژوازی هستند که مدیریت تولید را بدست گیرد. در جوامع امپریالیستی اما، این مدیریت، عموماً توسط هیئت مدیره و مدیر عامل اجرایی مؤسسات تولیدی صورت می گیرد. دولت این کشورها تنها در آن مؤسسات تولیدی انحصاری که کاملاً در مالکیت دولت است و یا صاحب درصد بالایی از سهام آن مؤسسه است، نماینده در هیئت مدیره دارد و در تعیین مدیر عامل اجرایی نقش تعیین کننده را دارد. (۸)

در کشورهای نومستعمره ما دو قشر در طبقه سرمایه دار داریم. قشر اول که نماینده اش دولت است و مقام صوری صاحبان اصلی سرمایه را دارد و قشر دیگر که همان مدیر عامل ها هستند که بخشاً نمایندگان مستقیم دولت هستند و بخشاً افراد منتخب دولت. نمایندگان دولت، همانند همه دولت های جهان، افرادی حقوق بگیر هستند، اما در دولت کشورهای نومستعمره، بسیاری از نمایندگان دولت همزمان جزو هیئت مدیره شرکت های تولیدی هستند و در نقش مدیر عامل اجرایی نیز ظاهر میشوند و در این سمت ها نیز حقوق های کلان میگیرند. بدین ترتیب دولت تحت سلطه، در یک الگوی بزرگتری، در ظاهر، هم جانشین موسسات مادر مالی تغذیه کننده شرکت های تولیدی است و هم نقش مدیر عاملان اجرایی این شرکت ها را بازی میکند. گویی جدای ای میان صاحبان اصلی سرمایه، از سرمایه گذاری در تولید وجود ندارد. اما این تنها ظاهر قضیه است، زیر در کشورهای نومستعمره، بدلیل سیاست نواستعماری امپریالیستی، میبایست مالکیت اصلی غولهای مالی امپریالیسم سلطه گر از چشم مردم پنهان بماند. دولت کشورهای نومستعمره با پشتیبانی مالی دولت کشور امپریالیست استعمارگر است که مناسبات سرمایه داری انحصاری وابسته به سیستم امپریالیستی را سازمان داده و هدایت میکنند. کانال این حمایت مالی نیز بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. سرمایه های مالی امپریالیستی در شکل وام به این کشورها داده میشود، اما اینکه این سرمایه ها در چه عرصه های تولیدی و غیر تولیدی بکار انداخته شوند نیز توسط دولت سلطه گر تعیین میشود. دولت سلطه گر تعیین کننده این نیز است که تولیدات به چه کسانی فروخته شود و تعیین قیمت فروش نیز در کنترل دولت استعمارگر است. در مورد مثلاً صنعت نفت ایران، قیمت نفت در کارتل اوپک، که ایران عضو آن است، تعیین میشود. اما اینکه تولیدات این صنعت به کدام کشورها فروخته شود، از طرف دولت سلطه گر تعیین میشود. نباید فراموش کرد که تأسیس و براه اندازی این موسسات و تهیه ماشین آلات لازم برای آنها نیز با پشتیبانی دولت سلطه گر صورت میگیرد. تعمیر و تعویض قطعات ماشین آلات در مؤسسات تولیدی نیز در ارتباط با دولت سلطه گر صورت میگیرد. حال این سوال طرح میشود که دولت سلطه گر امپریالیستی چگونه از سرمایه های مالی وام داده شده خود سود کسب میکند؟ این سود از طریق بهره وامی که داده است بدست میاید. این بهره سرچشمه اش کجاست؟ استثمار مردم کشور تحت سلطه. دولت کشور تحت سلطه از طریق مالکیت بر ارزشها و اضافه ارزش های ایجاد شده در مناسبات سرمایه داری امپریالیستی، امکان این را پیدا میکند که بهره وام های گرفته شده را بدهد. مسلماً بخشی از این ارزشها و اضافه ارزش های ایجاد شده به جیب دولتمردان و حامیان دولت تحت سلطه ریخته میشود، دقیقاً به همان شکل که مدیر عامل های شرکت های انحصاری در کشورهای امپریالیستی از قبل خدماتی که برای شرکت انحصاری انجام میدهند، هر روز فربه تر میشوند. بنابراین ارزش اضافی تولید شده توسط کار مزدی در تولیدات صنعتی و غیر صنعتی و همچنین استثمار قشر خرده بورژوازی شهر و ده، پایه سود سرمایه های مالی در مناسبات سرمایه داری انحصاری، در کشور نومستعمره است.

از آنجایی که مؤسسات صنعتی در کشورهای نومستعمره اساساً برای رفع نیازهای امپریالیستی تأسیس و مدیریت میشوند، تکیه آنها از زاویه تهیه ماشین آلات مورد نیاز این صنایع نیز به سیستم امپریالیستی است. بررسی نمونه صنعت نفت ایران این مسئله را بیشتر روشن میکند. در تأسیس صنعت نفت احتیاج به نه تنها ماشین آلات مدرن و پیچیده بود، بلکه ساختمان سازی و ساخت مخازن انبار نفت نیز میبایست با استفاده از آخرین تکنیک ها و با در اختیار داشتن مواد و مصالح و ابزار مطمئن و از زاویه مهندسی قابل اتکا، صورت گیرد. دولت ایران، در آن دوران، هیچ یک از این امکانات را نداشت. یکی از دلایل مهمی که اولین پالایشگاه نفت ایران در آبادان ساخته شد این بود که ارتباط آبی با آن آسان بود. آبادان تنها ۵۳ کیلومتر با خلیج فارس فاصله دارد. صنایع بومی یا رشد نکرده بود و یا رشدی جنینی داشتند و نمیتوانستند به نیازهای تأسیس یک پالایشگاه نفت جواب دهند، بنابراین پالایشگاه نفت آبادان، تماماً، با پشتوانه صنایع پیشرفته کشورهای امپریالیستی تأسیس شد. و ارتباط و پیوستگی میان صنایع در سیستم امپریالیستی پشتوانه آن بود. نتیجه اینکه رشد صنعت در کشورهای تحت سلطه وابسته به صنعت رشد یافته در سیستم امپریالیستی بود و این وابستگی تا به امروز نیز در این سیستم بازتولید میشود. در مثال ایران، صنعت ذوب آهن ۴۵ سال بعد از کودتای امپریالیستی سال ۱۲۹۹ و تحت سلطه شدن ایران تأسیس شد. این صنعت تغذیه کننده بعضی از صنایع مور نیاز امپریالیستها در کشور تحت سلطه بوده است و تأسیس آن باز با اتکا به صنایع پیشرفته در سیستم امپریالیستی انجام شد و تولیدات آن بیشتر در خدمت به تأمین نیازهای امپریالیستی در منطقه خاورمیانه بوده است.

چنین رشد صنعتی در کشورهای تحت سلطه تنها بازگوکننده این واقعیت است که این کشورها جزئی ارگانیک از سیستم امپریالیستی هستند، و این سیستم نمیتواند بدون این کشورها به حیات خود ادامه دهد. این رشد صنعتی میبایست پایه عینی باشد که

همبستگی بین‌المللی کارگران را هرچه بیشتر تقویت کند، اما بدلیل دو فاکتور چنین امری به واقعیت تبدیل نمی‌شود. اولاً تسلط اریستوکراسی کارگری و همدستی رهبری تشکلات کارگری با دولت در کشورهای امپریالیستی، مانع رشد آگاهی سیاسی طبقه کارگر این کشورها شده است. دوماً سرکوب مبارزات کارگری در کشورهای نومستعمره، جلو رشد ذهنی طبقه کارگر را اساساً سد کرده است و آنها حتی در مبارزه صنفی خود نیز نمیتوانند پشتیبانی کارگران در دیگر تولیدات صنعتی را داشته باشند.

مسئله دیگری که نتیجه چگونگی رشد صنعتی توضیح داده شده در کشورهای نومستعمره است، این است که بخش قابل توجهی از نیروی کار سلب مالکیت شده در تحول به مناسبات سرمایه داری انحصاری، امکان جذب شدن به بازار کار را نداشته است. چون عرضه به نسبت تقاضا بسیار بیشتر است و این با خود یک بحران در بازار کار ایجاد میکند. این بحران سبب می‌شود که درصد بالایی از این نیروی کار، هم در شیوه زندگی و فرهنگ اجتماعی، و هم در اشکال معیشت، قشر ویژه‌ای را تشکیل دهند که همواره، اگر نگوییم کمیت آن بیشتر میشود، میتوانم حداقل بگویم کمیت آن نسبتاً ثابت میماند و بازتولید میشود. این قشر، نه به معنای کلاسیک جزو ارتش ذخیره کار محسوب میشود و نه به معنای کلاسیک جزو قشر خرده‌بورژوازی محسوب می‌شود. مالکیت آنها آنقدر ناچیز است که تنها کفاف زندگی بخور و نمیرشان را میکند. کفایت تنها در اینجا به آمار دولتی ایران اشاره شود که می‌گوید یک پنجم جمعیت ایران زاغه‌نشین و حاشیه‌نشین هستند. دولت تحت سلطه برای زیر کنترل داشتن این قشر، از طرح‌ها و پروژه‌های متفاوت شغلی استفاده کرده است و به طرق متفاوت این نیروی کار را استثمار می‌کند. این طرح‌ها و پروژه‌ها نیز موقتی هستند و بعد از دوره‌ای با ورشکستگی روبرو شده و دوباره در شکل پروژه‌ها و طرح‌های جدید بازتولید میشوند. تحلیل مفصل‌ترین قشر احتیاج به مقاله‌ای جداگانه دارد.

همانطور که گفته شد، در کشورهای نومستعمره، این سلطه سیاسی است که سلطه اقتصادی را بوجود می‌آورد. پس با کسب قدرت سیاسی توسط امپریالیسم سلطه‌گر، یک دولت تمام عیار بورژوازی شکل می‌گیرد که از همان آغاز روابط اجتماعی جامعه را دگرگون میکند. این دگرگونی در آغاز بیشتر از شهرها شروع می‌شود و این دگرگونی در آغاز تبلور اقتصادی اش، بره انداختن تولیدات صنعتی نیست. به بیانی دیگر سرمایه‌های مالی در بدو امر در شکل سرمایه‌های صنعتی ظاهر نمی‌شوند که لزوماً کل جامعه را رنگ بزنند. ایجاد یک دستگاه بروکراتیک دولتی با تمام مؤسسات اش و از جمله ارتش و دستگاه پلیسی حاصل دگرگونی در کل ساختار اجتماعی است. با شکل‌گیری دولت، تمام مؤسسات وابسته به دولت، از قبیل بیمارستانها، مدارس، اداره راه و ترابری و ... میبایست ایجاد شود. ایجاد و کنترل یک سیستم پولی و اعتباری در ارتباط با سیستم امپریالیستی از اولین اقدامات این دولت دست‌نشانده است. سرمایه‌های مالی باید کانال مناسب و مطمئن برای بسط و گسترش خود پیدا کنند. ارتباط سیستم اعتباری با سیستم جهانی از طریق تأسیس بانک‌های متفاوت یکی دیگر از شاخص‌های تغییر در مناسبات اجتماعی است. بطور مثال در مورد کشور ایران این بانک‌ها از همان آغاز تأسیس شان که به دوران قبل از کسب قدرت سیاسی توسط امپریالیسم انگلیس برمیگردد، با به انحصار درآوردن سیستم پولی و اعتباری امکان رشد سرمایه داری بومی را سد کردند و امکان بسط و گسترش سرمایه‌های مالی را فراهم کردند. صنعت گران و پیشه‌وران شهری و کلا توده زحمتکش شهری نیز برای ادامه حیات خود، از طریق گرفتن وام، وابسته به این سیستم اعتباری شدند. چنین وابستگی را امروز به اشکال متفاوت در جامعه می‌توان دید.

نظام مالیاتی یکی دیگر از ضروریات یک دولت بورژوازی است تا دولت امپریالیستی بنام خدمت به مردم با ایجاد زیرساخت‌های جامعه، شرایط را برای بسط و گسترش سرمایه‌های مالی خود فراهم آورد. دولت دست‌نشانده با ایجاد و کنترل نظام حمایت گمرکی تمام این نظام را در خدمت به وارد کردن نه تنها کالاهای مصرفی امپریالیستی بلکه همچنین ماشین‌آلات صنعتی مورد نیاز برای ایجاد صنایعی که امپریالیسم‌ها میخواهند، قرار میدهد. نظام حمایت گمرکی، تا پیش از تسلط اقتصادی امپریالیسم استعمارگر، نظام حمایت گمرکی دوران سرمایه داری رقابت آزاد را تداعی میکند. اما زمانی که امپریالیسم استعمارگر تسلط اقتصادی پیدا کرد، عملکرد این نظام مترادف با عملکردش در کشور استعمارگر امپریالیستی میشود.

بدین ترتیب می‌بینیم که ایجاد یک دستگاه بروکراتیک دولتی دست‌نشانده از همان آغاز با استثمار کل توده‌ها همراه است. استثماری که در آغاز پایه اش استثمار کارمندان و کارگرانی است که در ارتباط با تولیدات صنعتی نیستند. سرمایه داری جوامع نومستعمره یک سرمایه داری بروکراتیک دولتی وابسته به سیستم امپریالیستی است. این مناسبات با زور دولتی به این جوامع تحمیل شد و نتیجه پروسه‌های جبری تاریخی این جوامع نیست. این مناسبات از همان آغاز امپریالیستی بود است و نه تنها تکامل کیفی ساختاری نداشته است بلکه برعکس از یک نگاه تاریخی بقول لنین مناسباتی پوسیده است که با اجتماعی کردن هرچه بیشتر تولید ما را به درگاه سوسیالیسم رسانده است. مناسباتی است که مامای تولد اش زور دولتی است. مناسباتی است که نیازهای امپریالیستی را اساساً برآورد میکند و نه نیازهای جامعه نومستعمره را. این مناسبات ایجاد می‌شود تا مازاد سرمایه‌های مالی امپریالیستی را سودآور کند.

در دیالکتیک بسط و گسترش سرمایه‌های مالی در کشور نومستعمره اصولاً نمیتوان در بدو امر این بسط و گسترش را در تولیدات صنعتی دید. رفیق مسعود احمدزاده می‌گوید:

"اساساً بسط سلطه سرمایه داری در کشورهایی چون کشور ما خیلی قبل از آنکه با گسترش صنعت مشخص شود با گسترش سرمایه داری بوروکراتیک و مالی مشخص می شود. گر چه چنین گسترشی خواه ناخواه گسترش صنعت را هم به دنبال خواهد داشت. اما چگونه و تا چه حد، می بینیم که به شکلی بسیار ناهمگون، ناقص و بوروکراتیک چنین گسترشی صورت می گیرد."

("مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، یادداشت ۳)

این سرمایه ها در بدو امر احتیاج به یک دستگاه بروکراتیک دولتی پایدار و با ثبات دارند. ایجاد چنین دستگاه دولتی مثلاً در شرایط ایران با جامعه ای که هنوز روابط فئودالی بر آن حاکم است کار ساده ای نبود و میبایست از همان آغاز به ایجاد یک ارتش منظم و دستگاه پلیسی پرداخته شود. دولت دستنشانده در بسط و گسترش سرمایه های مالی، از آغاز، با مقاومت مردمی روبرو بود و احتیاج به یک امنیت با ثبات داشت. این مقاومت، هم از طرف توده خرده مالک شهر و روستا بود، و هم از طرف فئودال ها، که منافع شان تهدید شده بود. این مقاومت ها باید در هم شکسته میشد و توده معترض و فئودال های سرکش مطیع حاکمیت امپریالیستی می شدند. تا این ثبات سیاسی بدست نمی آمد، امپریالیسم سلطه گر نمی توانست به نیازهای اقتصادی خود دست یابد. به زیر سلطه در آوردن ایران از همان آغاز برای امپریالیست ها چه از زاویه استراتژیک سیاسی-نظامی، به دلیل موقعیت جغرافیایی اش و هممرزی اش از جنوب با خلیج فارس و از شمال به دیاری خزر و چه از زاویه اقتصادی، به دلیل داشتن ذخایر نفتی، در تضادهای امپریالیستی، اهمیت ویژه ای داشته است.

با ایجاد یک دستگاه بروکراتیک دولتی با ثبات و در هم شکستن هرگونه صدای اعتراض، شرایط برای بسط و گسترش سرمایه های مالی در زمینه، از جمله تولیدات صنعتی فراهم شد. اما این بسط و گسترش باید بر طبق نیازهای امپریالیستی پیش رود. چنین بسط و گسترشی پیش از تسلط سیاسی امپریالیسم انگلستان و در دوران حاکمیت فئودالیسم آغاز شده بود. تسلط بر ذخایر نفتی ایران در جنوب یکی از مهمترین رویدادها در تاریخ ایران است که در زمینه صنعتی، دست امپریالیسم انگلستان را در ایران هرچه بیشتر باز کرد و تأسیس پالایشگاه نفت آبادان را به همراه داشت. در اینجا می بینیم که یک رشته صنعتی مهم و پایه ای آغاز میشود پیش از آنکه مناسبات سرمایه داری بعنوان یک ساختار اجتماعی مسلط شده باشد. کسی نمی تواند منکر این باشد که این تولید صنعتی سرمایه دارانه است. کسی نمی تواند این را منکر شود که نیروی کار مزدی در تأسیس این موسسه صنعتی بکارگرفته شد. اما این گونه روند رشد صنعت در جامعه با مناسبات فئودالی غالب را چگونه باید فهمید و توضیح داد؟ اینجاست که بدون درک از سیستم امپریالیستی و تفوق انحصارات در آن توضیح این پدیده غیر ممکن میگردد. بدون پشتوانه سیستم امپریالیستی چنین امری امکانپذیر نبود. ایجاد رابطه سرمایه دارانه، بقول مارکس، محتاج دو پیش شرط است که آنها نیز در یک روند تاریخی در یک کشور سرمایه داری با رشد کلاسیک، نظیر انگلستان، شکل گرفته اند. بوجود آمدن کارگر آزاد و فارق از مالکیت از یکطرف و از طرفی دیگر تصاحب وسایل تولید توسط طبقه ای که امکان میابد این نیروی کارگر آزاد را بخرد و در این پروسه نیروی کار به کالا تبدیل شود. آنچه این امر را از نگاه تکامل تاریخی یک جامعه ممکن میکند آغاز پروسه انحلال مناسبات فئودالی است. مناسباتی که دیگر نمیتواند نیروهای تولیدی جامعه را رشد دهد و به زنجیری بر دست پای تکامل این نیروهای تولیدی جامعه تبدیل شده است. جامعه فئودالی ایران تازه در راهی قدم گذاشته بود که از زاویه تکامل تاریخی - اجتماعی در آغاز راه تکامل به مناسبات سرمایه داری بود. بر اساس شواهد تاریخی صاحبان سرمایه های تجاری بیشتر در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ما بعنوان یک طبقه نقش بازی می کردند و ما هنوز تکامل صنعت در شهرها را شاهد نیستیم. بررسی تحولات سیاسی نظیر "انقلاب مشروطه" به مقاله ای جداگانه نیاز دارد. سرمایه های بومی ما هنوز بیشتر خصلت تجاری داشت تا صنعتی. اما سرمایه های مالی مازاد امپریالیستی با اتکا به سیستم جهانی امپریالیستی این امکان را داشتند که در صنعت نفت بکار انداخته شوند. آنچه این امر را در دوران پیش از کودتای ۱۲۹۹ ممکن میکرد، امتیازاتی بود که امپریالیسم انگلیس از دولت فئودال وقت گرفته بود. اما آنچه در اینجا حائز اهمیت است این است که در دل مناسبات حاکم فئودالی در شهر و ده ما شاهد جزیره تولید صنعتی بورژوائی هستیم، چیزی که در دوران رشد کلاسیک سرمایه داری امکانپذیر نبود. تفاوت را باید در همان عناصر اولیه شکلگیری مناسبات سرمایه داری جستجو کرد. در اینجا کارگر آزاد به معنای دقیق کلمه که فاقد مالکیت باشد هنوز اساساً وجود نداشت و یا بسیار کم بود و تنها بخشی از رعیت ها بدلیل فقر و تنگدستی ناشی از مناسبات مالکیت فئودالی مجبور بودند در کنار کشت زمین خود به کار مزدی نیز تن دهند. در مورد پالایشگاه نفت آبادان آن بخش از کارگران که بومی بودند، بیشتر بشکل موقت و فصلی در این صنعت کار می کردند و هنوز وابسته به مناسبات مالکیت در روستاها بودند. اما این دوگانگی برای سرمایه های امپریالیستی مشکلی ایجاد نمیکرد چرا که کمبود نیروی کار مزدی از طریق وارد کردن کارگران مزدی تأمین میشد و در مورد پالایشگاه نفت آبادان استفاده از کارگران و کارمندان آموزش دیده وارداتی از هند در آن دوران یک قاعده بود. سرمایه دار صاحب وسایل تولید نیز که در بالاترین شکل تکامل اش وجود داشت و وسایل تولید لازم نیز از بازار جهانی تهیه میشد. ساخت و راه اندازی پالایشگاه نفت نیاز به ماشین آلات پیشرفته داشت که تنها در کشورهای معظم امپریالیستی می توانستند تولید شوند. بنابراین حتی در آن دوران که امپریالیسم حاکمیت دستنشانده خود را نیز نداشت، جزیره تولید صنعتی بورژوائی با کمک سرمایه های مازاد امپریالیستی که در ارتباط با سیستم امپریالیسم جهانی بود، می توانست سوخت و ساز داشته باشد و این صنعت را باید بعنوان جزئی ارگانیک از تولیدات صنعتی در سیستم امپریالیستی به حساب آورد.

چنین تولید صنعتی بورژوائی، در آن دوران، بر مناسبات اجتماعی حاکم به درجاتی تاثیر می گذارد و پروسه دگرگونی آنرا تسریع میکند، هرچند تاثیر آن بیشتر منطقه ای است تا سراسری. شهر آبادان و شهرهای مجاور و کلاً شاید بتوان گفت جنوب ایران در نتیجه رشد این صنعت دچار تحولات اجتماعی در راستای نیاز سرمایه داری امپریالیستی شد. در آن دوران، امپریالیسم انگلیس با

حفظ حاکمیت فئودالی، اما با وابسته کردن این حاکمیت به خود، شرایط را برای بسط و گسترش سرمایه های خود در ایران در شکلی که توضیح داده شد فراهم کرد. اما کودتای ۱۲۹۹ فصل جدیدی را در بسط و گسترش سرمایه های مالی امپریالیستی در ایران باز کرد که توضیح اش در بالا آمد.

رشد صنعتی ما پس از کسب قدرت سیاسی توسط امپریالیسم، رشدی بسیار ناموزون و در جهت منافع امپریالیست ها بوده است. این رشد، با در نظر گرفتن این فاکتور مهم که وسایل و ماشین آلات سنگین مورد نیاز همین صنایع نیز از کشورهای امپریالیستی وارد میشوند، به تولیدات صنعتی ما خصلتی ویژه داده است. از طرفی دیگر خیل سلب مالکیت شده صنعتگران و پیشهوران شهری در آغاز و خرده مالکان روستا از بعد از اصلاحات ارضی، توده عظیمی از نیروی کار مزدی را آزاد کرد که نمی توانست جذب این شکل از رشد تولیدات صنعتی جامعه شود. در واقع باید گفت رشد قارچی تولیدات صنعتی ما نمی توانست این خیل عظیم خرده مالک سلب مالکیت شده را جذب تولید کند. اما این خیل عظیم نیز می بایست به طرق متفاوت استثمار شود، توضیح اینکه چگونه این توده سلب مالکیت شده در یک کشور نومستعمره، توسط مناسبات امپریالیستی استثمار می شود در حوصله این مقاله نیست ولی این توده سلب مالکیت شده دشمن خود را از همان آغاز که مالک بود، دستگاه بروکراتیک دولتی و سلطه امپریالیستی میداند و تاریخ مبارزات یک سده و نیم جامعه ما گواه این واقعیت است. تضاد اقشار و طبقات زحمتکش جامعه ما با امپریالیسم، تضادی است که نتیجه بسط و گسترش سرمایه های مالی امپریالیسم در ایران و نتیجه شکل گیری مناسبات سرمایه داری و وابسته به سیستم امپریالیسم جهانی است. پدیده رشد سرمایه داری در جامعه ما بر پایه دیالکتیک شکل گیری این تضاد استوار است. اما از طرف دیگر سرمایه داری و وابسته به سیستم امپریالیستی شکل گرفته در جامعه، تنها شکل مناسبات سرمایه داری در عصر حاضر است. نفی این مناسبات، در واقع یعنی نفی عناصر پایه ای شکل دهنده این مناسبات. آگاهی به این امر کمبود اصلی مبارزه طبقاتی در جامعه ماست. توده غیر پرولتری خلق باید در یک مبارزه عینی به این آگاهی برسد که متحد طبیعی اش پرولتاریا است، به بیانی دیگر مالکیت خرد در تضاد با امپریالیسم بعنوان مالکیت بزرگ سرمایه داری، باید در جریان مبارزه طبقاتی سخت و طولانی به این آگاهی برسد که منشأ فقر و فلاکت اش سرمایه است که در هیبت امپریالیسم امروز عرض اندام میکند. آنها باید به این آگاهی برسند که آنچه تاکنون بر سرشان آمده، باعث اش مالکیت خصوصی سرمایه است که در هیبت مالکیت خصوصی امپریالیستی، تاریخ زندگی فلاکت بار اقتصادی و سیاسی شان را رقم زده است. چنین آگاهی تنها توسط پیشاهنگ کمونیست طبقه کارگر میتواند به آنها داده شود. در شرایط جامعه ما سختی قضیه برای پیشاهنگ کمونیست، نه نظری بلکه عملی است و باید به این سوال پاسخ دهد که: با دست زدن به کدام اشکال مبارزه و سازمانی میتوان در مقابل سرکوب افسارگسیخته دستگاه سرکوب دولتی، از جمله پلیسی و ارتش تا به دندان مسلح اش، بایستد و تدارک مبارزه سیاسی را ببیند که در بستر آن توده ها به ماهیت اصلی دشمن خود پی ببرند و مناسبات سرمایه داری را ریشه کن کنند؟ رفیق مسعود مبارزه مسلحانه و پیشبرد یک جنگ مسلحانه توده ای طولانی را تنها راه رسیدن به هدف ریشه کن کردن مناسبات سرمایه داری در ایران میداند. (نقل به معنی از کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، بخش "خط مشی ما")

یادداشت ها

(1) رفیق مسعود در کتابش، در تحلیل و تعریف کشورهای نومستعمره، سلطه سیاسی امپریالیستی را پیش شرط سلطه اقتصادی اش در این کشورها میداند. این سلطه سیاسی است که سلطه اقتصادی را بوجود می آورد و این اصل است که فرق دیالکتیک شکل گیری مناسبات سرمایه داری در کشورهای نومستمره را با دیالکتیک رشد متعارف کلاسیک اش روشن میکند. در کشورهای نومستعمره مناسبات سرمایه داری از بطن ضرورت های عینی تکامل اجتماعی این جوامع رشد نمیکند، بلکه روابط سرمایه داری انحصاری از طریق کاملاً بوروکراتیک از کانال دولت، در جامعه بسط و گسترش داده میشود. بسط و گسترش سرمایه ها مالی، با پشتوانه زور دولتی، مبارزه طبقاتی در این کشورها را چگونه ای کاملاً متفاوت با مبارزه طبقاتی شکل گرفته در یک کشور با رشد کلاسیک سرمایه داری، رقم میزند.

(2) تضاد میان کشورهای امپریالیستی، تضاد بنیادی مناسبات سرمایه داری نیست که حل آن منجر به تحول در مناسبات تولیدی جامعه گردد. این تضاد در قطب سرمایه، تجلی طفیلی گری و پوسیدگی سرمایه داری انحصاری است. این تضاد منشأ اش رقابت میان موسسات انحصاری نظیر تراست ها و کارتل ها در کشورهای متفاوت امپریالیستی است و در عرصه سیاسی باعث رودرویی دولت های کشورهای امپریالیستی میشود. این تضاد تحولی در کیفیت مناسبات ایجاد نمیکند، بلکه کیفیت انحصاری را با دست بدست شدن سرمایه های مولد، از طریق باز تقسیم جهان، باز تولید میکند.

لنین میگوید رقابت آزاد سرمایه داری به انحصارهای سرمایه داری منجر شد. اما این تحول در مناسبات سرمایه داری کشورهای پیشرفته، پروسه هایی جداگانه را متصور بوده است که عامل اصلی آن رقابت آزاد میان سرمایه داران در هر کشور بوده است. رقابت آزاد ویژگی بنیادی مناسبات سرمایه داری و مناسبات بر پایه تولید کالایی بطور اعم است.

انحصار ناقض بلاواسطه رقابت آزاد است. رقابت آزاد، تولید خرد را از میان برد و تولید بزرگ، و متعاقب آن تولید کلان را بوجود آورد و منجر به تمرکز سرمایه و تراکم تولید شد. پروسه ای که هنوز هم، هرچند با آهنگی کندتر، ادامه دارد. بدین ترتیب انحصار از دل رقابت آزاد پدید آمد اما آنرا از میان نبرد، بلکه مافوق آن و در کنار آن قرار گرفت و منجر به ایجاد تضاد های جدیدی در مناسبات سرمایه داری شد. انحصار درگاه گذار به یک نظام عالی تر است. (نقل به معنی از کتاب لنین "امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه داری"، صفحه ۱۲۵)

با جدای هرچه بیشتر صاحبان سرمایه از سرمایه گذاری در تولید و اجتماعی شدن بیش از حد تولید در مناسبات سرمایه داری، طبقه سرمایه دار به طبقه ای زائد در جامعه تبدیل شده است و مناسبات سرمایه داری به مرحله طفیلی و گندیدگی خود رسیده است. غول های سرمایه های مالی بدون آنکه کاری بکنند، انگل وار ثروت ایجاد شده توسط دیگر طبقات را به جیب میزنند. وجود سرمایه های مازاد در این سیستم نشانگر این است که این مناسبت دیگر نمی تواند نیروهای مادی تولید را رشد دهد و در پیدا کردن عرصه های جدید تولیدی به بن بست رسیده است و گرفتار یک بحران دائمی است. از این رو مناطق تحت نفوذ آنها نیز دیگر جوابگوی کسب مافوق سود برای آنها نیست و همواره مجبور هستند بر مناطق تحت نفوذ رقبای خود چنگ ببندازند. این ضرورت است که رقابت و تضاد میان کشورهای امپریالیستی را توضیح میدهد.

(3) هرچند هنوز ایران فقط عضو ناظر است اما تجارت بین المللی اش باید در چارچوب قوانین این سازمان صورت گیرد. تولیدات و براندهای داخلی ایران باید از طریق این سازمان تایید و ثبت شود. حتی تنظیم قیمت کالاهای تجاری باید در چارچوب قوانین این سازمان صورت گیرد.

(4) صندوق بین المللی پول بر اجرای سیستم پولی جهانی نظارت دارد و وضعیت اقتصادی جهان را ارزیابی و پیش بینی میکند و تصمیمات این سازمان تأثیرات تعیین کننده ای بر وضعیت اقتصادی کشورهای جهان دارد. از مهمترین اهدافش میتوان به بسط همکاری های بین المللی در زمینه مسایل پولی و رفع محدودیت های ارزی، تثبیت نرخ ارز، و تسهیل کارکرد نظام پرداخت های چند جانبه بین کشورهای عضو اشاره کرد. تمام کشورهای عضو این سازمان بر طبق سهمیه ای که از طرف این سازمان تعیین میشود، حق برداشت از صندوق را دارند. سهمیه هر کشور به صورت ۲۵ درصد طلا و ۷۵ درصد پول رایج کشور مزبور به صندوق پرداخت میشود. هر کشور عضو که با مشکل کسری موقت تراز پرداختها روبرو شود میتواند بر پایه پول خود، ارز مورد نیاز خود از صندوق را دریافت دارد، که البته این ارز دریافتی باید ظرف مدت سه تا پنج سال، باز خرید شود. در مقابل، اعضای که دچار کسری شده باشند بر پایه مفاد قرارداد، ملزم به مشورت با صندوق جهت بهبود تراز پرداختهای خود هستند. هر عضو صندوق میتواند ۲۰۰٪ سهمیه سالانه خود و نهایتاً ۶۰۰٪ از مجموعه سهمیه های پرداختی سالانه خود وام دریافت کند. بر این پایه مسلمانان کشوری که بیشترین سهمیه را پرداخت کرده است، هم میتوانند بیشترین وام را دریافت کنند و هم نقش تعیین کننده ای در کنترل این سازمان دارد. در حال حاضر هر تغییر عمده ای نیازمند ۸۵٪ آرا است که حق رأی آمریکا نزدیک به ۲۲٪ و جامعه اقتصادی اروپا ۲۷٪ است لذا هم آمریکا و هم جامعه اقتصادی اروپا از حق و تو برخوردارند. حتی با استناد به آمار رسمی بالا نیز امپریالیست های غربی نقش تعیین کننده ای در تصمیم گیریهای این سازمان بازی میکنند و امپریالیسم آمریکا نقش سرکردگی را دارد.

(5) بانک جهانی همراه با صندوق بین المللی پول در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد. رییس این بانک، بطور سنتی، از طرف آمریکا تعیین میشود. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از نزدیک با یکدیگر همکاری میکنند و مقر آنها در واشنگتن است. ایران یکی از اعضای شرکت کننده در کنفرانس برتون وودز بوده و در نتیجه از مؤسسان بانک جهانی بشمار می رود که از سال ۱۳۲۴ خورشیدی رسماً عضو بانک جهانی شد.

(6) تلاش در این بخش توضیح این مسئله است که ارزش ها و اضافه ارزش های ایجاد شده در یک کشور امپریالیستی همه به دیگ سرمایه های مالی ریخته می شود و فرق نمیکند که این ارزش های ایجاد شده توسط طبقه کارگر درون تولیدات انحصاری باشد یا توسط اقشار خرده بورژوازی شهر و ده و یا توسط کارگری که در تولیدات غیر انحصاری بورژوازی بکار مشغول است و یا توسط بورژواهای کوچکی که بخشا، از نیروی کار خود در تولید استفاده میکنند. این حرف غریبی نیست و تنها منحصر به دوران تفوق انحصارات نیست. در دوران سرمایه داری رقابت آزاد نیز چنین رابطه ای کم و بیش وجود داشت، با این اختلاف اساسی که در آن دوران، عناصر شکل گیری

مناسبات سرمایه داری، در نتیجه سلب مالکیت از خرده مالکان روستا آزاد شدند. بر پایه این سلب مالکیت بود که مناسبات سرمایه داری بعنوان یک ساختار اجتماعی حاکم شد. بوجود آمدن کارگر آزاد در آن دوره، نتیجه تحولات جبری اجتماعی بود و زور دولت بورژوازی نیز در مطیع کردن این نیروی کار آزاد شده، در خدمت به تولید سرمایه داری، نقش بازی کرد. آن دوره، با رشد و شکوفایی مناسبات سرمایه داری هم خوانی داشت و بعدها که این مناسبات روی پای خود ایستاد، پروسه سلب مالکیت از نه تنها خرده مالکان شهر و ده، بلکه پروسه سلب مالکیت از بورژوازی ضعیف تر در مقابل قوی ترها به یک قانون جبری مناسبات سرمایه داری تبدیل شد. مارکس در دوران انباشت اولیه سرمایه که تا دوران مانوفاکتوری امتداد میابد، به تجارت و استعمار بعنوان عوامل اصلی در فراهم کردن سرمایه های لازم برای رشد صنایع اشاره می کند. ثروت غارت شده کشورهای مستعمره، در کشور مادر به سرمایه تبدیل می شد و به شکل سرمایه پولی وارد سیکل سرمایه می شد و در خدمت انباشت هر چه بیشتر سرمایه قرار می گرفت. خرده مالکان روستا نیز در پروسه سلب مالیت خود چه از طریق دادن باج های متفاوت به دولت و چه از طریق دادن بهره وام های گرفته شده از رباخواران شهری استثمار می شدند و حاصل این استثمار بطور غیر مستقیم در خدمت به رشد صنعت در شهرها قرار می گرفت. بطور غیر مستقیم، چرا که مثلاً بهره ای که به رباخواران شهری داده می شد به شکل ثروت و از طریق قرض در پروسه های بعدی در خدمت به رشد صنعت بکار گرفته می شد. در مورد تجارت نیز وضع به همین منوال بود. سرمایه پولی در دست تجار به رشد صنعت و تکامل مناسبات سرمایه داری کمک کرد. بقول مارکس در آن دوران صنعت تابع تجارت و رباخواری بود، اما وقتی مناسبات سرمایه داری مسلط شد و تا دوران پیش از تسلط انحصارات، همانطور که قبلاً اشاره شد، سرمایه تجاری و سرمایه ربایی تابع سرمایه صنعتی شدند. بنابراین ثروت جامعه که مجموعه ای از ارزش های ایجاد شده در جامعه بعلاوه ثروت غارت شده از کشورهای مستعمره، چه به شکل طلا و جواهرات و اشیا قیمتی، و چه بشکل نیروی کار برده بود، در خدمت به رشد و تکامل مناسبات سرمایه داری قرار گرفت و وقتی این مناسبات تولیدی بر جامعه مسلط شد، ارزش های ایجاد شده توسط اقشار غیرپرولتری، توسط سرمایه داران، به طرق متفاوت غصب شد. در گذار از فنودالیسم به سرمایه داری، عناصر ایجاد ارزش در جامعه دچار تحول شدند. کارگر مالک متکی به تولید فردی خود، تبدیل به کارگر عاری از مالکیت وابسته به تولید اجتماعی شد. پروسه این تبدیل، بقول مارکس، دوران ساز بود. این دوره تا تسلط شیوه تولید سرمایه داری، از تفوق اولی آغاز می شود، دوره ای تلفیقی از اولی و دومی است و در پایان با تفوق دومی به سرانجام میرسد. این نگاه دیالکتیکی روشن میکند که در دوران تفوق دومی که تا امروز ادامه دارد، عناصر ایجاد ارزش اولیه هنوز هم وجود دارند، اما در یک مناسبات اجتماعی با کیفیتی متفاوت تر در مقایسه با گذشته. بنابراین تولید خرد متکی به کار فردی و یا اشکالی از این تولید که تولید کننده خرد از کار مزدی نیز بهره می گیرد، به حیات خود ادامه می دهند. اما این اشکال تولید، در معرض خطر ورشکستگی قرار دارند و سلب مالکیت از آنها جبری است.

در دوران امپریالیسم و در کشورهای معظم امپریالیستی، به همان میزان که از بالندگی مناسبات سرمایه داری کاسته شده است و این مناسبات به دوران اضمحلال و گندیدگی خود رسیده است، پروسه سلب مالکیت از تمام اشکال غیر انحصاری سرمایه و خردهبورژوازی، با آهنگی کندتر صورت می گیرد.

(7) الیگارش مالی از کانال تراست ها و کارتل ها با تنظیم قیمت ها، سودهای کلانی به جیب میزند. سودهایی که هرچند پایه اش ارزش اضافی تولید شده توسط سرمایه مولد است، اما قیمت کالای فروخته شده در دوران امپریالیسم، به طرق متفاوت و با ترفند های متفاوت بیشتر از ارزش اضافی نهفته در آنها فروخته میشود.

(8) در کشورهای امپریالیستی، مؤسسات تولیدی اکثر شرکت های سهامی ای هستند که مالکیت مؤسسات مالی (بانک ها یا مؤسسات مالی مشابه) بر آنها بر پایه میزان مالکیت سهام تعیین میشود. کافیت که یک موسسه مالی صاحب درصدی نسبتاً بالایی از سهام یک شرکت تولیدی، در مقایسه با دیگر مؤسسات مالی رقیب، باشد تا بتواند کنترل آن شرکت را بدست گیرد.

هیئت مدیره شامل نمایندگان شرکت های سرمایه گذار که بیشترین سهام را در موسسه تولیدی مورد نظر ما دارند، است. این نمایندگان، افراد با نفوذ شرکت های سرمایه گذار مرتبط هستند. مدیرعامل اجرایی که از طرف این هیئت مدیره انتخاب میشود، در نقش رئیس شرکت انحصاری و چهره رو به بیرون این شرکت انجام وظیفه میکند. مدیرعامل اجرایی در واقع یک حقوق بگیر شرکت انحصاری است و در عمل نقش گوش و چشم صاحبان اصلی سرمایه را در پروسه تولید شرکت مورد نظر ما، بازی میکند. تفوق انحصارات، تقسیم کار جدیدی در مناسبات سرمایه داری ایجاد کرده است. تا پیش از تفوق انحصارات، سرمایه داران منفرد هم صاحبان کارخانه ها بودند و هم مدیریت آنرا بر عهده داشتند. اما در عصر انحصارات، مالک انحصارات غول های مالی هستند که از طریق قشر مدیرعامل ها بر امر کنترل نظارت دارند. این تقسیم کار به آنها این امکان را می دهد که نقش مستقیم خود را کمتر آشکار کنند و در شرایط کساد سوددهی یا کلاهبرداری های بین المللی و یا رشوه دهی در معاملات اقتصادی، تقصیر را به گردن مدیرعامل ها بیندازند و با تعویض آنها، رسوایی بوجود آمده را

پرده‌پوشی کنند. به این مدیرعامل‌ها حقوق‌های سرسام‌آوری نیز داده می‌شود و حتی بعد از برکناری نیز زندگی آنها از زوایه مالی برای همیشه تأمین است.

لنین زمانی در کتاب "امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه داری" گفت: "در حقیقت هم تجربه نشان می‌دهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافی است*، زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند." دمکراسی شدن سهامداران که سفسطه‌جویان بورژوا و "باصطلاح سوسیال دمکرات‌های" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود میکنند که انتظار دارند) به "سرمایه جنبه دمکراتیک بدهد" و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بیفزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی".

*. لیفمان؛ "مؤسسات سهیم شونده و اعتبار دهنده. تحقیق درباره سرمایه‌داری معاصر و نقش اوراق بهادار"، چاپ اول، پنا ۱۹۰۹، ص ۲۵۸

امروز با توجه به قوانینی که یک شرکت سهامی دارد، با داشتن درصد بسیار کمتری از سهام نیز می‌توان کنترل شرکت را در دست بگیرد.

نمونه یک شرکت انحصاری سهامی، شرکت اریکسون در سوئد است که تولید کننده نرم افزار و سخت افزار برای شبکه تلفنی تلفن‌های همراه است. ساختار رهبری این تراست تشکیل شده است از یک هیئت مدیره و مدیرعامل‌های متفاوت، از جمله مدیرعامل اجرایی. هیئت مدیره تشکیل شده است از افرادی که نمایندگی شرکت‌های سرمایه‌گذاری ای را میکنند که صاحب بیشترین درصد سهام این شرکت هستند. در واقع این شرکت‌های سرمایه‌گذاری، صاحبان اصلی سرمایه‌های مالی ای هستند که فعالیت اقتصادی شرکت اریکسون را تأمین مالی می‌کنند. همان پول-سرمایه در سیکل سرمایه که در فاز بعدی به سرمایه مولد و کالا-سرمایه تبدیل میشود. سهام در دست این شرکت‌های سرمایه گذار تنها شکل صوری پول-سرمایه است و تا موقعی که این سهام به فروش نرسد، تنها اعتبار شرکت سرمایه گذار را بالا میبرد. البته نباید فراموش شود که غول‌های مالی بازیگر بورس در خرید و فروش همواره بیشترین سودها را میبرند و سود سرمایه‌شان اگر به سیکل سرمایه برنگردد، بصورت ثروت انباشت میشود.

هم اکنون شرکت‌های سرمایه‌گذاری Investor، Cavian Capital و Industrivärden از جمله سهام داران بزرگ در شرکت اریکسون هستند و شرکت اینوستور با داشتن ۸٪ از کل سرمایه شرکت اریکسون و ۲۳،۸٪ حق رای، بزرگترین سهام دار شرکت اریکسون است. مدیرعامل اجرایی شرکت اریکسون صاحب بیش از ۲۶۰۰۰۰ سهام اریکسون است و حقوقی بالغ بر ۵۶ میلیون کرون در سال دریافت می‌کند.

شرکت‌هایی که شرکت سرمایه‌گذاری اینوستور در آنها سرمایه‌گذاری کرده است، از جمله، این شرکت‌ها هستند:

ABB، Astra Zeneca، Atlas Copco، Electrolux

از شرکت‌هایی که شرکت سرمایه‌گذاری ایندوستری وردن در آنها سرمایه‌گذاری کرده است میتوان از جمله از شرکت ساندویچ (مالک ۲۴٪ از سهام)، شرکت ولوو (مالک ۲۱٪ از سهام) و بانک هاندلس بانکن (مالک ۱۸٪ از سهام) نام برد.

آنچه در اینجا باید تأکید دوباره شود اینست که صاحبان اصلی سرمایه‌های مالی بدون دخالتگری مستقیم در امر تولید فقط با مالکیت سهام خود سودهای هنگفتی را به دست می‌آورند. رابطه بین ارزش سهام یک شرکت سهامی با سرمایه مولد همیشه رابطه ای خطی نیست و در دنیای امروز فاکتورهای زیادی میتواند توضیح دهنده نوسانات ارزش سهام یک شرکت سهامی باشد. افزایش سهم فروش تولیدات یک شرکت سهامی در بازار جهانی به فاکتورهای متفاوتی بستگی دارد هرچند هنوز هم بالا رفتن بارآوری کار از طریق استفاده از تکنیک‌های برتر پایه آنرا تشکیل میدهد. بررسی اینکه چقدر نوسانات ارزش سهام یک شرکت سهامی به سرمایه مولد بکار انداخته در تولید این شرکت مربوط است احتیاج به یک مقاله جداگانه دارد.